

# در پوست شیر

تراژدی درد و پرده

نوشته شون او کیسی

ترجمه اسماعیل خوئی

# در پوست شیر

The Shadow of a Gunman

(گراژدی در دو پرده)

(چاپ دوم)

از :

شون او کیسی

Sean O' Casey

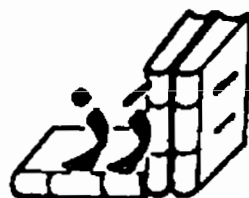
ترجمه  
دکتر اسماعیل خوئی

این‌نمایشنامه را برای دوست هنرمندم

ناصر رحمانی نژاد

ترجمه کرده ام

۱۰۰ خ .



در پوست شیر

چاپ اول ، فروردین ۵۰

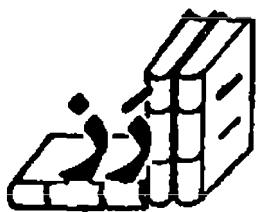
چاپ دوم ، فروردین ۵۱

انتشارات رز :

تهران ، خیابان شاهرضا ، روبروی دانشگاه ، اول خیابان دانشگاه

همه حقوق از آن مترجم است .

شماره ثبت ۲۵۹ بتاریخ ۵۰/۳/۵



قلمرو و نمایش

۴

## آدمهای بازی

ساکنان خانه	}	Donal Davoren	دانل داورن
		Seumas Shields	شوماس شیلدز
		Tommy Owens	تامی اونز
		Adolphus Grigson	آدلفوس گریگسن
		Mrs. Grigson	خانم گریگسن
		Minnie Powell	میننی پاول
صاحب خانه		Mr. Mulligan	آقای مولیگان
سر بازارش جمهوریخواهان ایرلند		Mr. Maguire	آقای مگوایر
ساکنان خانه پهلویی	}	Mrs. Henderson	خانم هندرسن
		Mr. Galloger	آقای گالوگر

یک افسر انگلیسی

صحنه

اطاقی در خانه‌ای مستاجر نشین در میدان هیلجوی  
دوبلین . هر دو پرده نمایشنامه، با چند ساعت فاصله، در یک روز  
اتفاق می‌افتند. زمان نمایشنامه سال ۱۹۲۰ است .

## پودۀ اول

اطاقی در خانه‌ای مستأجر نشین در میدان هیلجوی. در دیوار عقبی دو پنجره بسیار بزرگ؛ پنجره‌ها عملاً کل سطح دیوار را گرفته‌اند. در میان پنجره‌ها يك گنجه، که روی آن چندین کتاب دیده می‌شود. درهای گنجه باز است و بر آنها چند یقه پیراهن و کراوات آویخته‌اند. تختی سفری کنار پنجره‌ها - موازی با آنها - قرار دارد؛ تخت سفری دیگری، عمود بر آن، کنار دیوار دست راست نهاده شده است. در ورودی اطاق کنار همین تخت دومی است. دیوار دست چپی اریب است؛ و بخاری دیواری، که در وسط آن است، به خوبی دیده می‌شود. روی گچ بری جانبخاری سه مجسمه نهاده‌اند: مجسمه مریم، دست راست، مجسمه قلب مقدس، دست چپ، و مسیح بر صلیب، در وسط. دور و بر بخاری دیواری مشتهی وسایل عادی آشپزی، وسط اطاق يك میز گذاشته‌اند، که روی آن يك ماشین تحریر، يك شمع، يك شمعدان، گلدانی پر از گلهای وحشی، قلم و کاغذ و چند کتاب دیده می‌شود. دو صندوق، یکی کنار بخاری دیوار

و دیگری پشت میز . همه چیز سخت در هم ریخته است : از يك سو به علت شایستگی ذاتی شواماس شیلدز ؛ و از سوی دیگر به علت خلق و خوی دانلد اورن - چندان که گوئی هیچ دستی نمی تواند اطاق را سر و سامانی دهد .

داورن پشت میز نشسته است و دارد ماشین می کند . تقریباً سی ساله است . در چهره اش حالتی است که گوئی از جنگی جاودان میان سستی و نیرو خیر می دهد . خطوط پیشانی و چانه اش گویای این است که او آرزو دارد فعال باشد ؛ اما از چشمانش تمایلی شدید به آراءش خوانده می شود . زندگانی سخت و پر تلاشی داشته است ؛ اما آنچه باعث هدر شدن کوششهای او گردیده همانا دلپردگی ارثی و خود پرورده او به « قدرت ساختمان و شکل [کارهای هنری ] ، راز رنگ و این عقیده بوده است که زیبایی جاودان سرانجام همه چیز و همه کس را نجات خواهد داد . »

اگر نحوه دیگری از زندگانی کردن را می شناخت ، زندگانی خود او دیوانه اش می کرد . اندام او سراپا گویای تلاش او در راه زندگانی و کوششهای او برای ابراز شخصیت و هستی خویش است .

شواماس شیلدز روی تختی که کنار دیوار دست راستی نهاده شده . خوابیده است . مردی است درشت اندام و سی و پنج ساله ، با موی سیاه و چهره ای زرد رنگ . در او خرافات ، ترس و کین تیزی انسان ابتدائی بارها آشکار می شود .  
(سرایان زمزمه می کند )

داورن

یابدانگاه که بازوان باز و پر حرارت تابستان ،  
با گلهای که بر آنها پیچیده است ،

مارا چون دو عاشق تازه ناشوئی کرده

- در ساعات افسون شده - در آغوش می گیرد ،

آنگاه اندوه، رنج و درد ناتوان می شوند ،

چرا که اینها همه مرده اند ، و زندگانی تنها از آن ماست .  
[ چهره زنی در پنجره نمایان می شود و پرسرو صدا بر یکی از  
شیشه ها تقه می زند . در همان لحظه ضربه هائی پرسدا به در  
می خورد . ]

صدای زن از پنجره بیدارین آقای شیلدز - آقای شیلدز، بیدارین ؟ اصلاً ،  
اصلاً امروز می خوانی پاشین یانه ؟

صدای ز پشت در آقای شیلدز ، اصلاً فایده ای داره آدم به دیدن شما بیاد ؟  
الان درست ساعت نُه . می دونین ساعت چنده ، آقای  
شیلدز ؟

شوماس (به صدای بلند) آره !

صدای ز پشت در پس چرا پانمی شین تا اینقدر برای بیدار کردنتون جنجال  
نکنن ؟

شوماس ( فریاد زنان ) خيله خب ، خيله خب ، خيله خب ! چه  
جور اینا سر آدم داد می زنن . جان خودم ! داره کم کم  
باورم می شه که مردم ایرلند هنوز تو عصر حجر زندگی  
می کنن . اگه می تونستن بمب می نداختن روسرا آدم .

داورن تنها راه برای این که تورو از رختخواب در آرن اینه که  
یه انبار باروت زیرت منفجر کنن .

شوماس ( دست و پای خود را کش می دهد ) اوووه . تنگ بغل



مرفه<sup>۱</sup> بودم. مرفه یکی از خداهای جهنمی بود؛ پسر خدای خواب<sup>۲</sup>، نه؟

گمون می‌کنم .

داورن

خشخاش نشو نه‌ش بود ، نه؟

شوماس

اه ، نمی‌دونم .

داورن

به نظرم امروز هوا به کمی سرده، نه؟

شوماس

روشنه که امروز تو این خونه از آرایش و سکوت خبری نخواهد بود .

داورن

(پس از لختی درنگ) خدا می‌دونه ساعت چنده؟

شوماس

ظهرم گذشته .

داورن

(ناگهان برمی‌خیزد و در رختخواب می‌نشیند) ظهر ! نمی‌شه

شوماس

اینقدر دیر شده باشه ، می‌شه؟ بهشون گفته بودم ساعت نه

بیدارم کنن تا پیش از اینکه دوره بی‌قتم ، برم کلیسا . تو

چرا منوصدا نکردی ؟

صدات کنم ! چی می‌گی ، مرد ، دو ساعته که دارن اونقدر

داورن

به در و پنجره می‌کوبن که پایه‌های خونه داره می‌لرزه؛ اما گوش

توبه این جنجال جهنمی کمتر از اون بدهکاره که گوش من

به جیر جیر يك جیر جیرك .

تو وقتی شعر تومی‌گی ، هیچ‌چی برات مطرح نیس . سرزمین

شوماس

I . Morpheus

2. Somnus

قدیسا و محققا بدزودی سرزمین شاعرانچ کوفتی می شد .  
( نکران ) به نظرم مگوایر اومده و رفته ؟

داورن

مگوایر ؟ نه ، نیومد - مگه منتظرش بودی ؟

شوماس

( باطفیان خشم و رنجش ) گفت سر ساعت نه هیاد. می که:

«پیش از اون که ساعت زنگک نهم و بز نه ، از در میام تو .

والان باید ساعت - ساعت چنده ؟

داورن

اوه ، باید نیم بعد از ظهر باشه .

شوماس

هیچکس تا حالا آدمائی مثل ایرلندیا دیده؟ چه فایده ای

داره آدم سعی کنه تو این مملکت کاری بکنه ؟ همه چیز و

بیند و آماده کن ، همه چیز و بیند و آماده کن ، همه...

داورن

و تو همه چیز و بسته ای و آماده کرده ای ؟

شوماس

چه فایده ای داره آدم همه چیز و بسته باشه و آماده کرده باشه ،

وقتی اون نمیاد ؟ ( برمی خیزد و لباس می پوشد . ) همینه

که این مملکت همینه که هست ؛ آدم نمی تونه حتا

به حرف یه نفر تو این خراب شده اعتماد کنه . به نظرم تنبل تر

از اون بوده که باشه ؛ می خواسته ، اول ؛ خیابونا خوب

هوا بگیرن .

- اوه ، کاتلین نی هولیهان ، راه تورا پر خاری ست .

داورن

وای بر من ! افسوس ، رنج ، رنج ، همیشه ، نا جاودان !

شوماس

از « پرومته از بندرسته » ی شللی - من نمی تونم با شللی

موافق باشم . نه خیال کنی به عنوان به شاعر - به عنوان به شاعر حرفی بر ضدش دارم ، اما ...

او چند تائی از ارزشهای پوسیده رو ناپود کرد .

داورن

اونه اولین ونه آخرین کسی بود که می خواست این کارو بکنه ؛ اما ارزشهای پوسیده ، بیشتر از هر زمان دیگه ای ، هنوز اینجا وجود دارن ؛ و شللی داره همین پائین با آهنگ جاز می رقصه . ( بالذات از ته دل قهقهه می زند . )

شوماس

( بکه خورده ) و تو واقعاً شادی می کنی و خیلی خوشحالی از این که به خیال خودت شللی ، شللی حساس بلنداندیش پاکدل ، داره مثل آدمائی که خدا لعنتشون کرده عذاب می بینه ؟

داورن

من از این شادی می کنم که حرف کلیسا و حقیقت داره ثابت می شه .

شوماس

به ا تو حقیقتو همونقدر می شناسی که هر کس دیگه ای . دلت هم برای کلیسا همونقدر سوخته که دل بی اعتقادترین آدمائی که می گن بهش اعتقاد دارن . دین تو صرفاً در اینه که می ترسی خدا رو و ختو تو اون دنیا عذاب بده ، همونطور که می ترسی سر بازای انگلیسی تنتو تو این دنیا عذاب بدن .

داورن

بنال ، طفلکی ! وقتی هر دو مون بمیریم ، از ته دل بهت

شوماس

می خندم.

**داورن** وقتی هر دو مون مرده باشیم، تومی تونی هرچی دلت می خواد به من بخندی .

**شوماس** (همانطور که یقه و کراوات خود را می بندد) گمون نمی کنم لازم باشه امروز خودمو بشورم؛ سر و وضعم خوبه ؟

**داورن** آره، خوبه. حالا برای شست و شو دیره . دیروز صبح خودتو شستی ؟

**شوماس** دیروز خودمو حسابی شستم . ( شروع می کند به گذاشتن چیزهایی همچون قاشق ، چنگال ، بندکفش و نخ در یک کیف دستی ) . به نظرم بهتر باشه چندتایی از بند شلوارارو هم وردارم ؛ دونه ای شیش پنی خوب می ارزن ؛ جنسشون خیلی خوبه - اونارو دیده ی ؟

**داورن** آره ، قبلاً بهم نشونشون داده ی .

**شوماس** خوب چیزائی ین ؛ فقط دلم می خواد بتونم بدان اندازه کافی از اینا به دست بیارم . خودمم یکی از همینارو می بندم . باهاشون می شه یابو روبه گاری بست ، بسکه محکمن . ( همچنان که قاشق ها را می شمرد ) تو هر کدوم از این بسته ها یه دوجین قاشقه : سه ، شیش ، نه - لعنتی ! این یکی فقط یازده تاس . بهتره یکی دیگه رو بشمرم : سه ، شیش ، نه - خدایا ! این یکی هم فقط یازده تاس ، تازه یکی شم

کچه ! حالا به نظرم باید همه شونو بشمرم ، برای این که هیچ خوشم نمیاد فکر کنم بعضیاش بیشتر از یه دوجینه . و تازه ما ملت به دنبال آزادی هم هستیم - ای خدا ، عجب مملکتیه ! (قاشقی از دستش می افتد ، واوخم می شود و آن را برمی دارد.) وای ، خدای من ! بندش لوازم پاره شد .

داورن

مثل اینکه که اونقدرام که می گی محکم نیستن .

شوماس

تقصیر خودم بود . یه دفه خیلی بهش فشار آوردم . اون مگوایرم که نیومد ؛ دنبال تر از اون که حتا خودشو بشوره . (دارد به بندش لوازم خود ورمی رود که در به شتاب باز می شود و مگوایر بایک کیف دستی به درون می آید . ) الان ساعت نهه ، آره ؟ این وقت روز اومده ی که چی ؟ خیال کردی شب - کاریم ؟ تو که نمی خواستی ساعت نه بیای ، نمی تونستی بگی ...

مگوایر

جوش نزن ، بابا ؛ فقط اومدم بهت بگم امروز اصلاً نمی تونم پیام بایدم ناکسندن .

شوماس

ناکسندن ! ترو خدا ، آقا تو ناکسندن چی کاردارن ؟

مگوایر

کاردارم ، کاردارم . میرم پروانه شکار کنم .

شوماس

اگه می خوای کسی رو خر کنی ، برو یکی دیگه رو گیر بیار . سعی نکن منو خر کنی . من اینجا ساعتهاست که همه چیزو بسته ام و آماده کرده ام . تو می باس ساعت نه میومدی ؛ اما

می‌زاری ساعت يك بعد از ظهر بشه ، بعد مثل یه گاو میش  
وحشی می‌پری تو اطاق که بگی باید بری ناکسدن. نمی‌تونی  
فردا بری ناکسدن ؟

مگوایر

نه ، نمی‌شه ، نمی‌شه ، شوماس . اگه تا فردا صبر کنم ،  
ممکنه همه پروانه‌ها بمیرن . این کیف تا امشب اینجا باشه .  
( کیف را در گوشه‌ای از اطاق می‌گذارد ) خدا حافظ .  
( می‌رود ، بی آن‌که شوماس از رفتن او آگاه شود. )

شوماس

( با چهره‌ای نومید ) او ، هیچ‌امیدی به این مملکت نیست!  
این آدمی ست که خیال می‌کنه چهار هنر اصلی اخلاقی<sup>۱</sup>  
رو نمی‌شه بیرون از یه جمهوری ایرلند پیدا کرد .  
نمی‌خوام از خودم تعریف کنم ، نمی‌خوام از خودم  
تعریف کنم ، اما به نظرم منم بتونم مثل بعضیا  
که الان دارن به در و پنجره می‌کوبن - دارن  
به در و پنجره می‌کوبن ، خودمو به ایرلندی اصیل بنامم ،  
یه ایرلندی اصیل ، مثل بعضیا که دارن به در و پنجره  
می‌کوبن . یادم میاد ، روزگاری بود که هفته‌ای شیش شب  
زبون ایرلندی درس می‌دادم ؛ تو نهضت « برادری  
جمهوری خواهان ایرلند » مالیات تفنگمو مثل یه مرد دادم ؛

---

۱- شاید نویسنده به چهار هنر اخلاقی در فلسفه افلاطون نظر داشته باشد :

دانائی ، خویشتن‌داری ، جرأت و دادگری . م .

دوقتی که کلیسا جمیز استفنز رو نپذیرفت، من روی پلدهای کلیسای بزرگ برای آمرزش روحش دعا کردم. حالا، بعد از همه کارائی که برای نهضت «دارک روزالین» کرده‌م، این [به اصطلاح] جمهوریخواه پرشور در جواب سؤال ساده من می‌گه «خدا حافظ». تو خدا تو نا کسدن چی کار می‌تونه داشته باشه؟

بهترینس بدوی بیرون‌آزش پرسی؟

داورن

درسته، درسته، شوخی کن. مردم ایرلند این جورین دیگه - شوخی رو جدی می‌گیرن و جدی رو شوخی. به جان خودم، داره کم کم باورم می‌شه که مردم ایرلند برای استقلال هیچوقت شایستگی نداشتن، ندارن و نخواهند داشت... و سرتاسر مملکت نه از وجدان نشونه‌ای هست، نه از صداقت. خوب، امیدوارم امروز تو نا کسدن بهش خوش بگذره. (ضربه‌ای به در می‌خورد) کیه؟ (ضربه‌ای دیگر)

شوماس

(باخشم) کیه؟ کیه؟

شوماس

(باخشم بیشتر) عزرائیله! - خب مرد حسابی. نمی‌توننی بری ببینی کیه؟ (شوماس می‌رود در را باز می‌کند. مردی تقریباً شصت‌ساله نمایان می‌شود: لباس فاستونی آبی رنگ و

داورن

۱- در اینجا يك جمله از متن، به دلایلی، حذف شده است. م.

رورفته‌ای به تن و کلاه ملونی بر سر دارد. پیداست که از شوماس خوشش نمی‌آید، چرا که شوماس احترامی را که او معتقد است يك اجاره نشین می‌باید به صاحب خانه خود بگذارد به او نمی‌گذارد. کاغذهایی در دست دارد.

صاحب‌خانه (ریشخند آمیز): روز به خیر، آقای شیلدز؛ منم؛ امیدوارم

حالتون خوب باشه؛ رنگ و روتون که خوبه؛ گرچه این روزا رنگ رخساره از سر ضمیر خیر نمی‌ده.

شوماس مهم نیست که رنگ و روم خوبه یا حال خوبه؛ به هر حال، خدا رو شکر، سالم.

صاحب‌خانه خیلی خوشحالم که اینو می‌شنفم.

شوماس مهم نیست که شما خوشحالین که اینو می‌شنفین یا نه، آقای مولیکان!

صاحب‌خانه میل ندارین خیلی متمدن باشین، آقای شیلدز.

شوماس ببین، آقای مولیکان، اگه اومده‌ی اینجا بامن جر و بحث کنی، من کاردارم - اینو بهت بگم.

صاحب‌خانه من نیومدم اینجا جر و بحث کنم؛ آدم از جر و بحث کردن با تو چندون چیزی غایبش نمی‌شه - اینو بهت بگم.

شوماس وقت ندارم اینجا و ایسم با تو یکی به دو کنم - بذار درو ببندم، آقای مولیکان.

صاحب‌خانه تو درو نمی‌بندی تا وقتی حرفامو بشنفی.

شوماس خب، پس بگو برو دنیا با کارت



صاحب‌خانه      فواره‌ت خیلی بلندشده، امامواظب باش سرنگون نشه  
خیلی بچه‌ای اگه نمی‌دونی چی منوبدا اینجا کشونده - نکنه  
خیال می‌کنی اومدم بدچائی عصرانه دعوت کنم .

شوماس      می‌ذاری درو بیندم، آقای مولیگان؟

صاحب‌خانه      اومدم کرایه‌رو بگیرم ، تو خوشت نیامد ازت بخوان  
بدهی‌های قانونی و عادلانه‌تو بدی .

شوماس      کرایه‌تو وقتی می‌دم که یاد بگیری دفترچه اجاره‌تو  
مرتب کنی .

صاحب‌خانه      به هر حال ، این تو نیستی که بتونی درسی رو به من  
یاد بدی .

شوماس      دیگه نمی‌خوام باهات حرف بزنم، آقای مولیگان .

صاحب‌خانه      حرف بزنی و تزنی، تو کرایه یازده هفته‌تو به من بدهکاری؟  
و اینو جلو اسمت با مرکب سیاه نوشتهم .

شوماس      ککم هم نمی‌گزه حتی اگه با جوهر سبز و سفید و زرد هم  
نوشته باشی .

صاحب‌خانه      تو عجب کله‌شقی . اما به صرفه کمتر خوشمزگی کنی و  
سربه‌سر آدمای درستکارو محترم نداری .

شوماس      حرف دهن‌تو بفهم، آقای مولیگان. تو این مملکت هنوز  
قانون هست .

صاحب‌خانه      به جان خودم که هست ؛ و تو همین الان مزه قانونومی‌چشی .

شوماس  
صاحب‌خانه

( کاغذها را به‌سوی شوماس پیش می‌آورد) اینا برای توست.  
( کاغذها را نمی‌گیرد ) نمی‌خواهم با توست و کار داشته باشم.  
( کاغذها را به‌میان اطاق پرت می‌کند.) بدبختیم از روزی  
شروع شد که تورو تو این خون‌راه دادم. شاید اون اخطار  
تخلیه باعث شه تو دیگه دربارۀ من و خونم به روزنامه‌ها  
نامه ننویسی .

داورن  
شوماس

محض رضای خدا، آقارو بیارتو، ومثل دوتا وحشی غار نشین  
با همدیگه جر و بحث نکنین .  
( اعتنائی نمی‌کند): نامه نوشتن به روزنامه‌ها به خودم هر بوطه؟

صاحب‌خانه

ومن هر چقدر که بخوام ، و هر جور که بخوام می‌نویسم .  
در بارۀ این خونده، به هر حال، دیگه ابداً چیزی نمی‌نویسی.  
از بدی وضع حیاط هر چی دلت می‌خواد می‌نویسی؟ اما  
در بارۀ پرداخت کرایه ، مواظبی که حتا يك کلمه هم از  
دهنت در نره : اوه، نه. این دیگه باب طبع سرکار نیست.  
اما حالا که از این خونه راضی نیستی ، می‌تونی اسباباتو  
جمع کنی و بری یدجای دیگه .

شوماس

آقای مولیگان، من وقتی از این خونه میرم که خودم صلاح  
بدونم، نه زودتر.

صاحب‌خانه

کراید تو که نمی‌دی هیچ، هم اطاقی هم می‌آری. (به داورن)  
خیال نکنین من دارم از شما بد می‌گم ، آقا. هم اطاقی

می آرن بی این که از آدم حتما اجازه بگیرن. کار دنیا داره  
به کجا می کشه؟ آدم دیگه صاحب خونه خودش نیست. اما  
من بزودی جلو تاخت و تاز تو می گیرم روز بیست و هشتم ماه  
بعد از این خونه میری؛ و هیچکس آتش پشت پا برات  
نمی پزه .

شوماس من وقتی میرم که دلم بخواد .

صاحب خانه می بینیم .

شوماس می بینیم .

صاحب خانه آها ، می بینیم .

(صاحب خانه می رود و شوماس در را می بندد) .

صاحب خانه (از بیرون) یادت باشه ، این تو بمیری از اون تو بمیری ها  
نیس . تو بعد از روز بیست و هشتم حتی یه دقیقه هم تو این  
خونه نمی مونی .

شوماس (باغرش) برو گورتو کم کن !

داورن (در اطاق تاجائی که جاهست گام می زند) ترو خدا ، چی باعث

شد من به یه همچین خونه ای پیام ؟

شوماس چیزی نیس ، عادت می کنی . روی هم رفته خیلی نازک نارنجی

هستی . پیرمرد از وضع تو می ترسه . همین !

داورن از وضع من می ترسه !

شوماس خیال می کنه تو فراری هستی . می ترسه به دفه پلیس ابریزن

و خونه نازنینشو خراب کنن .

داورن  
هوماس

اما چرا؟ یعنی چه؟ چرا او باید فکر کنه که من فراریم؟  
آره، همه شون خیال می کنن تو فراری هستی. خانم  
هندرسن، تامی اونز، خانم و آقای گریگسن، حتا  
مینی پاول، همد. (کیف دستی خودرا برمی دارد) بهتره  
برم به کارام برسم.

داورن  
شوماش

با این اختاریه قراره چی کار کنیم؟  
بچپونش پشت یکی از اون مجسمه ها رو جا بخاری.

داورن

منظورم اینه که چه اقدامی باید بکنیم؟

شوماس

حالا وقتشوندارم؛ باید برم وقتی برگشتم حرفشو می زنیم...  
هنوز این پیری، مولیگان، کجاشو دیده؟ از خدا  
می خوام بیان طویله شو داغون کنن، برای این که همه  
فکر و ذکرش همین چار دیواریه. اونوقت پیری تازه خودشو  
از اعقاب اشراف اصیل ایرلندم می دونه (درحسب رفتن)  
آه،

بر بسیط سرزمین ما

چه غروری داشتند آن نام آور رهبران راستین ما:

آن جوان مردان که می بودند مارا

روشان برپهنه افلاک،

نیز مایه ی برکت این خاک.

اوه، کاتلین نی هولیهان، راه تو راه پرخاری است.

(می رود.)

( به سوی میز برمی گردد و پشت ماشین تحریر می نشیند . )  
 او ، دانل اوگ اوداورن ، راه توراہ پر خاری ست . فرجام کار  
 تو از آغاز نیز زار تراست . وای بر من ، افسوس ! رنج ، رنج ،  
 همیشه ، تاجاودان . همچون تو ، ای پرومته ، نه تغییری ،  
 نه وقفه ای ، نه امید ی . آه ، زندگی ، زندگی ، زندگی !  
 ( ضربه ملایمی بردر می خورد ) . باز غریته دیگه ای می آید تا  
 عذایم پده . ( ضربه ای دیگر ، کمی بلندتر ) . او تقدیر در بز  
 تاخسته شی .

[ در باز می شود و مینی پاول وارد می شود ، با حالتی  
 خودمانی که آدم از نحوه در زدن ملایم او انتظارش را ندارد . دختری  
 است بیست و سه ساله . به علت مرگ زودرس پدر و مادرش ناچار بوده  
 است که کار کند و خرج خود را در آورد . و این به او نیرو و  
 اطمینانی بخشیده که از سن و سال او فراتر است . حس ترس در  
 او از میان رفته است ( او این را نمی داند ) . و ، در نتیجه ،  
 همه جا و نزد همه کس ، حتا آنانی که از تربیت برتری برخوردارند -  
 البته تا هنگامی که با آنان در محیطی از افراد طبقه خودش  
 روبرو شود - رفتاری راحت و خودمانی دارد . مویش قهوه ای است ،  
 نه روشن و نه تیره ، که بسته به میزان روشنائی محیط روشنتر  
 یا تیره تر می شود . کت و دامن قهوه ای خیاط دوختی اندام  
 خوش تراش او - چیزی کمیاب در میان دختران شهری - را به  
 نحوی دلکش در بر گرفته است . جورابها و کفشهای او نیز قهوه ای است ،  
 تیره تر از رنگ لباسش ؛ و روسری ابریشمین آبی پررنگی بر سر  
 دارد .

خونه این ، آقای شیلدرز ؟

مینی

( به شتاب ) نه نیست ، مینی ، همین الان رفت ؛ آگه تند

داورن

بری حتماً بهش می‌رسی .

مینی      اوه، عیب نداره، شمام که هستین خوبه. می‌خواستم به فنجون  
چای بخورم ، او مددم به خورده شیر بگیرم. نباس اینجور  
مزاحم شما بشم، اما می‌دونم ناراحت نمی‌شین.

داورن      ( دوپهلو ) نه ، ابدأ ، خیلی هم خوشحالم . (شیرابه او  
می‌دهد .) ایناهاش ، کافیه ؟

مینی      خیلیه، زیاده ، مرسی ، همه‌روزو تنهائین، آقای داورن؟

داورن      نه، اصلاً؛ از خدا می‌خواستم که باشم .

مینی      براتون خوب نیس - نمی‌دونم شما چطوری تنهائی رو دوس  
دارین . من که نمی‌تونم خیلی تنه‌ایم .

داورن      نه ؟

مینی      نه، اصلاً ( باشادمانی خلسه آمیز ) من هیچ‌چی رو بیشتر از

رقصیدن دوس ندارم . یکشنبه گذشته رفته بودم رقص .

اونقدر رقصیدم که سرم گیج رفت . تامی اونز اونجا بود -

تامی اونزو می‌شناسین که ؟

داورن      گمون نمی‌کنم .

مینی      نمی‌شناسین ؟ همون پسره که با مادرش بالاتو اون اطاق

دونفره می‌شینه ( با از خود بیخود شدگی ) جاز می‌زنه.

عالیه.

داورن      یکی از پسران با استعداد اورفه ها؟

مینى

( که نام اورفه به گوشش نخورده است ) آى ، گقتين ،  
آقای داورن : پسر بیچاره بتی اونز ، اون پیرمرد زوار  
در رفته که هیچوقت هشیار نبود و همهش از سیاست حرف  
می زد . بیچاره ، آخرش الکل اونو کشت .

داورن

مرد وقتی از سیاست حرف می زنه ، باید مست باشه ، مینی .  
فقط از این راهه که می شه اینجور حرفارو مهم جلوه داد .

مینى

تامی هم به پیرمرد زفته . اگه چند تالیوان آجگو توشکمش  
خالی کرده باشه ، از صبح تا شب حرف می زنه .

( ناگهان . زیرامینی ، همچون همه افراد طبقه خود ، نمی تواند  
زمانی دراز تنها درباره يك موضوع گفت و گو کند ، و اندیشه  
او از يك شاخه به شاخه ديگر می پرد . )

شعر جیز عالی ایه ، آقای داورن . خیلی دلم می خواد  
بتونم به شعر بگم - به شعر قشنگ برای ایرلند و مردای  
سال ۱۷۹۸ .

داورن

اوه ، مینی ، مادر باره سال ۱۷۹۸ شعر به اندازه کافی داریم ؛  
درباره ایرلند هم داریم .

مینى

اه ، بین به جمهوري خواه چى داره می که ! اما معنی  
حرفتونو می فهمم : ديکته وقتشه که قلمو بذاریم زمین و  
تفنگو ورداریم (چشمان سرگشته اش ناگهان به گلها می افتد .)

آقای شیلدز این علفای هرزه رو واسه چى می خواد ؟

داورن

اونا مال شیلدز نیس، مال منه . گلهای وحشی اسم بهتریه  
نا علفهای هرزه ، مینی . اینا بنفشه وحشی یه . این  
آروم ما کولا تومه<sup>۱</sup> ، یعنی نعلب ، و اینام مامیرانن ، گلهای  
خیلی قشنگی از تیره آلاله . (می خواند):

روزی، بدان هنگام که چشمان نیم باز سحر

از آفتاب بهاری می درخشید ،

دستان من در دستان تو بود، عشق من ،

و دستان تو در دستان من -

وما چنانچون پرستندگان

مامیران زرین را نماز بردیم .

اود چقدر قشنگن ، این شعرم قشنگه ، نه ؟ حالا ، خدا

می دونه اون کی بود.

مینی

اون ؟ کی ؟

داورن

ای ، نا قلا ... ( باشیظنت ) یعنی که نمی دونین .

مینی

نمی دونم ؟ نه که نمی دونم .

داورن

مهم نیس ، به هر حال - به خودتون مربوطه . به گمونم

مینی

من نمی شناسمش .

نمی شناسیش ؟ کی رو نمی شناسی ؟

داورن

( باشرم ) اون کی دستاش تودستای شما بود دستای شما

مینی

تو دستای اون بود .

1 . Arum Maculatum



- داورن آه ، اون - اون فقط یه شعر بود که من در بارهٔ مامیران خوندم . اون شعر برای هر دختری می‌تونه باشه ، برای تو ، مثلاً .
- مینی ( خاطرش آسوده می‌شود ، می‌آید و کنار داورن می‌نشیند ) .
- داورن اما ، به هر حال ، شما معشوقه‌ای داری ، آقای داورن ، نه ؟ من ؟ نه ، اصلاً ، مینی .
- مینی هالو گیر آوردین ؟ من که باورم نمی‌شه . مگه شما شاعر نیستین و مگه همهٔ دختر اگشتهٔ شاعران نیستن ؟
- داورن ممکنه اینطور باشه ، اما همهٔ شاعران اگشتهٔ دختران نیستن .
- مینی چه قصه‌ها که دربارهٔ شاعران نوشتن ! همه شونم بیشتر از یه دختر و دوس دارن . ( بانگاهی پرسنده ) شما دخترارو دوس داری ، آقای داورن ؟
- داورن البته که از دخترا خوشم میاد ، مینی ؛ مخصوصاً از دخترائی که می‌تونن بالباس‌های قشنگ دلفریبی و زیبائی شونو بیشتر کنن - خودت ، مثلاً .
- مینی خالادارین دستم میندازین ، آقای داورن ؟
- داورن نه ، واقعاً نه ، مینی ؛ تو دخترک واقعاً دلفریبی هستی .
- مینی پس ، اگه من دخترک واقعاً دلفریبی هستم ، شما باید بتونین شعری برام بگین .
- داورن ( جذاییت مینی در او اثر می‌کند ، دستش را می‌گیرد . )

همین کاروهم می‌کنم ، همین کاروهم می‌کنم ، مینی .  
من برای دخترائی شعر گفته‌م که نصف زیبایی تو رو هم  
نداشتن .

مینی آها ، می‌دونستم یکی رو دارین ، می‌دونستم یکی رو دارین  
دیگه .

داورن پرت وپلانگو . هر دختری که شاعر بر اش شعر بگه که

مینی معشوقه‌ش نیس : آنی لوری<sup>۱</sup> که معشوقه بابی برتر<sup>۲</sup> نبود .  
شما گفتین و منم باور کردم ! «و برای آنی لوری زیبامی توانم به

خاک افتم و بمیرم . مردا فقط برای معشوقه‌شون حاضرین  
به خاک بیفتن و بمیرن ؛ و گر نه برای هیچ‌زنی ، حتا زن خود  
شونم ، از این کارا نمی‌کنن .

داورن هیچ مردی با میل و رغبت برای هیچ‌چی نمی‌میره ، مینی .

مینی جز برای میهنش ، مثل روبرت ایمت .

داورن حتا اونم اگه می‌تونست به زندگیش ادامه می‌داد . او مرد

تا ایرلند و تسلیم انگلیسی‌ها نکنه ؛ دولت انگلستان اونو  
کشت تا ملت انگلیسو نجات بده .

مینی می‌دونم دارین شوخی می‌کنین ؛ شما حاضرین برای

میهنتون بمیرین .

داورن والله ، چه می‌دونم .

---

1 . Annie Laurie

2 . Bobbie Burns

- مینی      حاضرین ، حاضرین ، حاضرین - من می دونم شما کی هستین .
- داورن      من کیم ؟
- مینی      یه مجاهد فراری !
- داورن      ( بیشتر از آن خوشش آمده است که انکار کند . ) شاید باشم ،  
شاید نباشم .
- مینی      اوه ، می دونم ، می دونم ، می دونم . هیچوقت نمی ترسین ؟
- داورن      نمی ترسم ؟ از چی ترسم ؟
- مینی      از جنگ وجدال دیگه . من که سر تا پام می لرزه وقتی  
صدای تیر می شنفم . حالا بین وسط معرکه آدم چه حالی  
باد داشته باشد .
- داورن      ( که از ستایش آشکار مینی لذت می برد ، به پشتی صندلی خود  
تکیه می دهد ، سیگاری آتش می زند و قیافه ای متأثر ولی آرام  
به خود می گیرد . ) اقرار می کنم که آدم اول کار به کمی  
اعصابش ناراحت می شه ؛ اما کمی که گذشت عادت می کنه ،  
تاجائی که آخر کار به مجاهد بمب دستی رو به همون خون سردی  
پر تاب می کنه که یه بچه مدرسه توپ فوتبالو .
- مینی      ( با حرارت ) به هر حال ، کاش تموم می شد . ( ناگهان ، بالرزشی  
در صدایش ) مواظب خودت باش ، خب ، خب ، داندل -  
یعنی آقای داورن .
- داورن      ( با اشتیاق ) : داندل صدام کن ، مینی . ما حالا دوستیم ،

دوستای خیلی نزدیک (بازویش را اگر داو حلقه می کند) بگو ،  
مینی ، داندل صدام کن . بذار داندل گفتنتو بشنم .

اطاقو باد مرتب کرد . . . داندل - بیا ، راضی شدی ؟  
( به شتاب ، نیمه ترسان از احساسات برانگیخته داو رن )  
راستی باید مرتبش کرد ، خیلی بهم ریخته‌س . فردا کارم  
نصف روزس ، میام دستی به سرو روش می کشم .

( از این پیشنهاد به وحشت افتاده . ) نه ، نه ، مینی ، توزیباتر  
از اونیه که از این کارا بکنی . از این گذشته ، همسایه‌ها  
حتماً برات حرف در میارن .

و تو خیال می کنی برای مینی پاول مهمه که اونا برایش  
حرف درآرن ؟ من تا امروز مجبور بوده‌م راه خودمو تسو  
زندگی ، بدون کمک هیچکس ، بازکنم . حالام برای این  
که کاری رو بکنم که دلم می خواد ، از کسی اجازه نمی گیرم .  
( ترسو بودن خودرا در شادی راستین از این که می بیند مینی  
با جرأت است و به خود متکی ، فراموش می کند . )

توجان منی ، مینی ! تو پیشتازی در عمل ، همچنان که من  
پیشتازم در اندیشه : دو نیروئی که « در طرح همه چیز  
چنگ می اندازند و زندگانی را به آرزوی دل نزدیکتر  
می سازند » . مینی ی کوچولوی زیبا ، ونیز دلیر ، مینی ی  
کوچولوی دلیر ، وزیبا نیز !

( دست آزادش سرفرو افتاده مینی را بلند می کند ، با اشتیاق

به او نگاه می‌کند ، خم می‌شود تا او را ببوسد ، که تامی اونز در آستانه در که مینی آنرا نیمه باز گذاشته بود۔ نمایان می‌شود. تامی تقریباً بیست و پنج ساله است . کوچک اندام و لاغر است. تسودماغی حرف می‌زند . صدایش ، به علت میخواری و سیگار کشیدن دائمی ، گرفته است . هر از گاهی می‌کوشد تا گرفتگی صدای خود را با سرفه‌ای برطرف کند . تامی يك قهرمان پرست است ، و ، مثل خیلی‌های دیگر ، دلش می‌خواهد با کسانی که گمان می‌کند از خود او دلیر ترند خودمانی باشد؛ و با تظاهر به برابری با آنان ، می‌کوشد تا ستایش ایشان را به دست آورد. بریده بریده سخن می‌گوید. چند جامی نوشیده است . و این پر حرفش می‌کند - گرچه هنوز تاشب و تامست کردن او خیلی راه است. کت و شلواری نخی به تن دارد. با سرفه‌ای ملایم حضور خود را اعلام می‌کند .

من هیچی ندیدم - جدی - فکر کردم دارین هاشین نویسی یاد می‌گیرین ، یعنی آقای داورن دارن یادتون میدن .  
من چیز دیگه‌ای ندیدم - خدا شاهده .

تامی

کارمون زار بود ، اگه براهون مهم بود که توجه دیده‌ی ،  
تامی اونز -

مینی

درسته ، مینی . تامی اونز دل مهربونی داره - عصر به خیر ،  
آقای داورن . مزاحم که نشدم - من تامی اونزم - تو اطاق  
بالائی می‌شینم - تو بنگاه راس و والپول کار می‌کنم -  
آقای شیلدز منو خوب می‌شناسن. از من ترسین ، آقای  
داورن .

تامی

داورن چرا من از شما ، یا هر کس دیگه‌ای ، باید بترسم ، آقای اونز ؟

نامی واقعاً که چرا ؟ ما اینجا همه با هم دوستیم - آقای شیلدز منو خوب می‌شناسن . کافیه از شون پرسین : «تامی اونزو می‌شناسین ؟» تا ایشون به شما بگن تامی اونز چه جور آدمیه . شيله پيله‌ای تو کار تامی نیس . می‌فهمین که ؟

مینى تورو خدا ، تامی ، آقای داورن رو به حال خود شون بذار - ایشون همین الانشم به اندازه کافی گرفتاری دارن .

نامى حرفی درش نیس ، مینی ، حرفی درش نیس - آقای داورن حرف منو خوب می‌فهمن - ما مثل دو تا مرد داریم گپ می‌زنیم . حرفمون همیشه اینه که : «زنده باد جمهوری ایرلند» - ها ، آقای داورن ؟

داورن من از جمهوری چیزی نمی‌دونم ؛ من با سیاست روز کاری ندارم ، ونمی‌خواهم کاری داشته باشم .

نامى لازم نیس دیگه چیزی بگین - العاقل فی الاشاره - شما به کار سیاست کاری ندارین ، خوب ، بد ، یا بی تفاوت ؛ نه با کسی هستین و نه برای کسی کار می‌کنین . من اینو می‌دونم ، مینی هم می‌دونه - دستتونو بدین من ( دست داورن را می‌گیرد .) دستان به هم فشرده همه قدرت سلطان ستمگر انگلستان ، آن ساکسن ترسو و دغل ، رادر هم خواهد

شکست. این دست تامی اونزه، آقای داورن، دست یه مرد،  
یه مرد، آقای شیلدز منو خوب می شناس.

(شروع می کند به سرود خواندن)

بر فراز چوبه دار آن سه تن دلپاک ،

ریخته از کین سلطان ستم پیشه شکوفه های شاداب جوانیشان  
فرو بر خاک،

جملگی باروح و روحیهی نژاد خویش با او برو گشتند ،  
و پذیرفتند، هر یک، سر نوشت خویش را، با جان و دل بی باک.  
(می گوشت تا شور خود را فرو نشانند) تامی اونزه ، تر و خدا ...  
(صدای او را در فریاد خویش غرق می کند):

مینی

تامی

— «زننده باد ایرلند» ،

قهرمانان جمله می گویند، ما، از مردوزن، گوئیم:

— «زننده باد ایرلند.»

خواه جان بردار بسپاریم، خواه اندر صف پیکار ،  
«زننده و جاوید بادا ما محبوب وطن» گوئیم.

(گریان ) آقای داورن ، من حاضر در راه ایرلند بمیرم.  
می دونم حاضری، می دونم، تامی.

داورن

هیچوقت فرصت شو پیدان کردم - هیچوقت به من این فرصتو  
ندادن - اما من حاضرم ، هر وقت صدام کنن. آقای شیلدز  
می دونن - از آقای شیلدز بپرسین، آقای داورن.

تامی

داورن لزومی نداره، تامی . می دونم تو مردش هستی ، اگه بهت فرصت شو بدن، اما یادت باشه «آنکه فقط می ماند و صبر می کند نیز خادم است».

تامی ( سخت برآشفته ) جونم از صبر کردن به لبم رسیده - ما همه مون از صبر کردن خسته ایم . برای چی همه مردای ایرلند نمیرن تو « ارتش جمهوری خواهان ایرلند » خدمت کنن ؟ سارزفیلد<sup>۱</sup> تو جنگک وینگار هیل می گفت : « سنگر بگیرین ، سنگر بگیرین ، پیروزی یا حالاس یا هیچوقت ، حالا و برای همیشه . » تامی اونز می که « سنگر بگیرین ، » و یه نفرم به نفره - بذار هرکی جور دیکه ای فکر می کنه ، بگه . شماچی می گین ، آقای داورن ؟

داورن من می گم ، تامی ، بهتره بری بالا شامتو بخوری، برای این که اگه خیلی صبر کنی ، از دهن می افته .

تامی اه، مرده شور شامو بیره؛ وقتی ایرلند داره برای آزادیش می جنگه کی به فکر شامه - تامی اونز، به هر حال، این نیپی نیس. فقط انگلیسیان که همیشه به فکر شیکمشونن .

تامی اونز ! مینی

تامی بیخشین، خانم پاول، از شدت خشم یادم رفت اینجا یه



خانم هست .

[صدائی از بیرون شنیده می‌شود و خانم هندرسن وارد اطاق می‌شود. به دنبال او آقای گالوگر می‌آید، که همان دم‌درمی‌ماند، زیرا شرم دارد از این که پیشتر بیاید. خانم هندرسن از هر نظر آدم یفوری است: کله‌گنده، بازوان کلفت و بدن چاق، صدائی کلفت و مقدار زیادی اعتماد به خود کوهی است از خوش طبعیتی، و در طول گفت و گو نسبت به داوورن با اعتماد به خود، ولی احترام آمیز، رفتار می‌کند. او بر اطاق حکمفرماست و چنان است که گوئی همه آن را پر کرده است. لباسش فقیرانه ولی مرتب است. پیشبندی سفید بر کمر و شالی بزرگ بر گردن دارد. آقای گالوگر، از سوی دیگر، مردك لاغر اندامی است، باریکی کم پشت و خاکستری و صدائی نازك و عصبی کت و شلوار آبی رنگ و رورفته‌ای به تن دارد. در طول گفت و گو با داوورن آشکار است که راحت نیست و به او بد می‌گذرد. کلاه‌های بسیار کهنه زیر بغل چپ و نامهای در دست راست خود دارد.

خانم هندرسن

(همچنان که وارد اطاق می‌شود): بیاتو، آقای گالیکر، آقای داوورن ناراحت نمی‌شن. ایشونن که می‌تونن غلطای تورو درست کنن. بیاتو، مرد، خجالت نکش. آقای داوورن از خودمونن. ایشونم طرفدار حکومت مردم بر مردم و به دست مردمن. بیاتو بیینی چطور تورو مثل گلای بهاری می‌پدیرن. عصر به خیر، آقای داوورن. خدا و فرشته‌هاش شمارو از جمیع بلیات حفظ کنن.

(خیلی خودمانی): بیاین، آقای گالیکر، غریبه نباشین.

نامی

ما اینجا همه باهم دوستیم . هر کاری داشته باشین ، یا  
هر راهنمایی ای بخواین ، مشکل گشاتون اینجاس .  
( ناآگاهانه خوشش می آید، اما از این که او را از مجاهدان  
می دانند اندکی هراسان است ) . الآن خیلی گرفتارم ،  
خانم هندرس ، و واقعاً ...

داورن

( علت دست پاچه شدن او را اشتباهی می فهمد . ) نگران نشین ،  
آقای داورن ، ماچند دقیقه ای بیشتر وقتتونو نمی گیریم ،  
نه من و نه آقای گالیکر ، هیچکدوم عادت نداریم عیش  
جو و نارو کور کنیم . اون و منم یه وقتی جوون بودیم و می دویم  
چهمزه های داره آدم با اونی که دوستش داره ، بازو در بازو ،  
زیر نور ماه گردش کنه . و بذارین بگم آقای گالیکر هنوز  
فیش گاهی یه هندستون می کنه ، چون که بعضی  
وقتا به من خیلی بدنیگا می کنه . اما ماشما و مینی رو خیلی  
از هم جدانیکانمی داریم . ناه دست اونو و همه شم نوشته س .  
باید بدونین ، آقای داورن - بیخشین که قبلا معرفش  
نکردم - ایشون آقای گالیکر ، که توی اطاق جلوی  
طبقه اول خونه شماره پنجاه و پنج می شینه . نظیر نداره ،  
از بس که ساکت و خوب و شریف و سر به زیره . خودتون که  
می بینین ؛ همدش تقصیر اوناس که داریم وقتتونو نمی گیریم .  
نامه رو بخون ، آقای گالیکر .

خانم هندرسن

تامی	بخونین ، آقای گالیگر ، مطمئن باشین بهش رسیدگی می شه . مامی دونیم فضیه از چه قراره ، ها ، آقای داورن ؟
مینى	عجله کنین ، آقای گالیگر ، آقای داورن نومعطل نکنین .
خانم هندرسن	مهلتش بده ، مینی پاول ، مهلتش بده . خدائیشو می گم ، آقای داورن ، باید بدونین خونواده ای که تو اطاق پهلویی آقای گالیگر می شینن ، درست تر بگم ، اطاق پشتی طبقه اول - درست می گم یا غلط می گم ، آقای گالیگر ؟
آقای سالوگر	درست می فرمائین ، خانم هندرسن ، کاملاً درست می فرمائین . دقیقاً همون اطاقه .
خانم هندرسن	خب ، آقای داورن ، آدمائی که تو اطاق پشتی طبقه اول می شینن ، یا ، درست تر بگم ، ساکنین ... - این کلمه ای س که توی نامه نوشته شده - درست می گم یا غلط می گم ، آقای گالیگر ؟
آقای سالوگر	درست می فرمائین ، خانم هندرسن ، کاملاً درست می فرمائین . دقیقاً همون کلمه س .
خانم هندرسن	خب ، آقای داورن ، ساکنین اطاق پشتی طبقه اول ، چنان که قبلاً مذکور کردم ، به مشت ولگردن که نباد بهشون اجازه داده بشه کنار مردم محترم وساکت و شریف و خوب زندگی کنن . آقای گالیگر سعی کرده اونارو با جانم - چشمم به راه بیاره - که من گمون نمی کنم هیچوقت

بهره بیان - ولی این فقط به عقیده من ، اونم نه به عقیده  
فانونی - از همون وقت اونا زندگی آقای گالیکرو کردن  
به جهنم درست و حسابی . آقای گالیکر ، درست می گم یا  
غلط می گم .

آقای گالوگر بدبختانه باید بگم درست می فرمائین ، خانم هندرسن ،  
کاملا درست ؛ به کلمه ش هم مبالغه نیست .

خانم هندرسن خب ، آقای گالیکر ، حالا که من وضع شما و اعمال و رفتار  
اون ولگردارو برای آقای داوون منصفانه تشریح کردم ،  
ازت خواهش می کنم نامه رو بخونی . اونقدر نامه خوبیه  
که آدم خیال می کنه به علامه اون نوشته - نه خیال کنی برای  
این که تو این جایی ، یا از دوستای منی ، اینومی گم . شروع  
کن ، آقای گالیکر ، و عنوان نامه رو هم فراموش نکن .  
[ آقای گالوگر آماده خواندن می شود . مینی کمی به جلو خم  
می شود تا گوش بدهد . تامی دفترچه یادداشت بسیار کهنه و ته  
مدادی از جیب بغل خود درمی آورد ، و قیافه آدم بسیار مهمی را  
به خود می گیرد .

تامی به دقیقه صبر کنین ، آقای گالیکر ، امروز بیست و یکمه یا  
بیست و دوم ؟

آقای گالوگر بیست و یکم ، قربان .

تامی متشکرم . ادامه بدید ، آقای گالیکر

آقای کالوگر

( با کمی لرزش در آغاز کار ، نامه را می خواند ) :

به همه کسانی که این نامه را می خوانند

درود

مقامات محترم ارتش جمهوریخواهان ایرلند...

خانم هندرسن

بینین چه عنوانی دارد، آقای داورن!

مینی

عجب پر طمطراقه!

تامی

خیلی معنی دارد، اینم بدون . ضربه سنگینیه به امپراتوری

بریتانیا .

خانم هندرسن

( باغرور ) بخون، آقای گالیکر .

آقای کالوگر

( می خواند ) « با احترام به عرض آن مقامات محترم می رساند :

اینجانب و خانواده اینجانب از طرف و به وسیله ساکنین اطاق

پشتی ی طبقه همکف منزل شماره پنجاه و پنج ، واقع در

خیابان سینت ترزا، واقع در حوزة کلیسای سینت تامس ، در

شهر . دو بلین، در شکنجه و عذابیم . این شکنجه و عذاب از

هجدهم ماه قبل - یا دقیق تر عرض نمایم - از روز دهم ماه ششم

سال هزار و نهمصد و بیست شروع گردید . »

خانم هندرسن

این کلمه ای بود که دنبالش می گشتم : دقیق . حسابی تو

چاله شون میندازه ، به اصطلاح .

آقای کالوگر ( می خواند ) : « اینجانبان شاکیان ، یعنی ساکنین طبقه همکف ،

۱- گفتن ندارد... جز برای عده ای - که غلط های دستوری ، در متن نامه کالوگر ،

دانسته و عمدی است . م .

نظر به این که مایهٔ آبرو ریزی...»

خانم هندیسن (باتأیید و تأکید سر تکان می‌دهد): همینطورم بود.

آقای گالوگر « نظر به این که مایهٔ آبرو ریزی است کددر حیاط که مشرف

به راهرو می‌باشد بازماند، و اطفال در راهرو بازی نمایند،

جداً اعتراض نمودیم؛ و در نتیجه اینجانبان شاکیان

مزبور دیگر روی آرامش رانیدیم. به علت این شکجه

وعذاب، کدکم و کیف آن در بالا مذکور شد، ناچاراً

می‌بایست چندی قبل از دست آنها شکایت نمودیم؛ زیرا در

آن اوقات هنوز دادگاههای جمهوری وجود نداشته. اما

اینجانبان شکایت خود را دنبال نمودیم، مبنی بر این که

اینجانب و همسر - یعنی جیمز و وینفرد گالوگر - اساساً

با دادگاههای اجانب مخالفت دارد.

اینجانبان بعد از آن تا مدتی از صلح و صفا برخوردار

شدیم؛ اما حالا از بدهم بدتر گردیده است. فحاشی‌ها و

هتاکی‌های آنان به غایت نفرت آور...»

خانم هندیسن (دست خود را چنان بالا می‌آورد که گوئی پاسبانیست که به

اتومبیلی ایست می‌دهد تا اتومبیل دیگر بگذرد). معذرت

می‌خوام، آقای گالیکر، به نظر می‌آید که کلمه «لرزاننده»

باید اینجا بعد از «نفرت آور» اضافه بشه، و اسه این که

بددهنی‌های این ولگردا رومی‌شه از دو چشم نیکا کرد:

نفرت آورده برای بچه‌ها و لرزاننده‌س برای خانومتون .  
درست می‌گم یا غلط می‌گم ، آقای داورن ؟

« لرزاننده » خیلی خوب کلمه‌ایس ، عجیبم پر معنیه و ...  
( با قیافه خوار کننده‌ای که تامی را خاموش می‌کند ) .  
تامی ، بذار آقای داورن حرف بزنی ؛ هرچی آقای داورن  
بگن جولیا هندی‌رسن اطاعت می‌کنه .

( بی‌مناک از هرگونه مخالفت ) : من فکر می‌کنم اضافه کردن  
این کلمه بی‌شک مفیده .

برو اونجا ، آقای گالیکر ، و کلمه « لرزاننده » رو اضافه کن ،  
چنان که مذکور شد .

( گالوگر به سوی میز می‌رود و ، با تلاش بسیار ، واژه را به نام  
می‌افزاید . )

( به آقای گالوگر ، که داردم نویسد ) : هی ، « لرزاننده »  
رو با « زال » می‌نویسن !

( می‌خواند ) :

« هتاکی‌های آنان به‌غایت نفرت‌آور و لرزاننده است .  
همسر اینجانب اغلب اوقات ناچاراً در اتاق را می‌بندد تا  
به‌افحش ندهند . اگر جنابان عالی لطف بفرمائید و افرادی  
از ارتش یا شهر بانی خود را بفرستید تا به‌رأی‌العین ببینند ،  
اینجانبان جزئیات قضیه را برای ایشان تشریح خواهند  
کرد . اینجانب همه روز را خارج از خانه صرف نموده ،

نامی

خانم هندی‌رسن

خانم هندی‌رسن

تامی

آقای گالوگر

مبنی بر این که اینجانب در معیت آقای هنسی کار می نماید؛  
و ایشان و همه همسایه ها به تفصیل شهادت خواهند داد که  
اینجانب عجب شخص واقعاً محترمی می باشد. اسم مستأجر  
و ساکنی که باعث زحمت اینجانبان بوده، و مبنی بر  
حقایق مذکوره در فوق، دادخواسته بوده، دویر<sup>۱</sup> می باشد.  
شوهر خانم دویر مذکوره، یا از این نظر دادخواسته  
مذکوره، ملاح بوده، که به زودی از سفر برمی گردد، و  
اینجانب توجه ارتش جمهوریخواهان ایرلند را عاجزانه  
به این حقیقت جلب می نماید که خانم دویر می گویند وقتی  
که شوهر مشارالیه از سفر بیاید حساب اینجانبان را  
خواهند رسید. البته حکم آن خواهد بود که ارتش محترم  
جمهوریخواهان بفرمایند، ولیکن اینجانب دادخواه، یعنی  
جیمز کالوگر، ساکن خیابان سینت ترزا نمره پنجاه و پنج،  
جسارتاً عرض می نماید که شکایت بنده از خانم دویر و  
همه وارثین او از ذکور و اناث، به دلایلی که فوقاً در هکذا  
عریضه اجمالاً مذکور شد، مستند و قانونی می باشد.

بعدالتحریر - اگر افراد خود را می فرستند، لطفاً

دستور فرمایند تفنگ های خود را همراه داشته باشند.

جاناباز و خدمتگزار ارتش جمهوریخواهان ایرلند،

الاحقر، جیمز کالوگر

---

1. Dwyer



به تاریخ دهمین روز از پنجمین ماه سال هزار و نهمصد و بیست . «

آقای گالوگر (باسرفه‌ای فروتنانه) : اهوم .

خانم هندرسن می بینین چه نامه‌ای س ، آقای داورن !

تامی این مقوی ترین نامه‌ای بود که من تا حالا شنیدم .

مینی راستشوبگین ، این نامه رو خودتون که نوشتین ، آقای گالیکر ؟

خانم هندرسن خودش و خودش . فقط خودش ، مینی . باهمین دو تاچشای

خودم دیدم : من و وینی - خانم گالیکر ، آقای داورن ،

چنان که در نامه مذکور شد . نشسته بودیم کنار بخاری گپ می زدیم .

مینی فکرشو نمی شه کرد اون بتونه از این کارا بکنه .

خانم هندرسن و فکرشو بکن که مردائی مثل اون از دست یه دسته ولگرد

باید جونشون به لبشون برسه . اما حالا نامه به دست آدمی

که باید برسه می رسه ؛ و به جای این که اون حساب تورو

برسن ، تو حساب اونارو می رسی ، آقای گالیکر . نامه رو

بده به آقای داورن ، و راه بیفت بریم .

( گالوگر نامه را به داورن می دهد . )

خانم هندرسن ( روان به سوی در ) : میوئه شما و آقای شیلدز که خوبه ،

آقای داورن ؟

داورن بد نیست ، مرسی ، خانم هندرسن . ما زیاد همدیگه رو

نمی بینیم. او همه روز و بیرونه ، منم اغلب شبها خونه نیستم .  
 متأسفم که بگم اون باشغلی که داره هیچوقت ثروتمند نمی شه .  
 بیشتر از یه ساعت پاید حرف بز نه تا یه پنی سنجاق بفروشه .  
 هر وقت میاد درخونه ما ، نه به بسته سنجاق مو ازش می خرم  
 تا یه کم دلگرم شه . به خدا قسم ، الان اونقدر سنجاق دارم  
 که باهاشون می توئم یه تشك فنری دو نفره درست کنم .  
 بچه های شیطون محل هم دیگه کم کم دستش میندازن .  
 همین دیروز گوش یکیشو نوکشیدم ، واسه این که بهش  
 گفته بود : سنجاقکی ، هو هو !

خانم هندرسن

( دل به دریا می زند و اظهار عقیده می کند ) : آقای شیلدز از  
 نظر فهم و درایت مردی استثنائی هستن و شایستگی اینو  
 دارن که شغل آبرومندتری داشته باشن .

آقای کالوسگر

حرفت ، آقای گالیگر ، هم درسته و هم درس نیس . واسه  
 این که عاقل بودن خل بودن و خل بودن عاقل بودن .

خانم هندرسن

( با شکیبائی و پذیرش ، اما اندکی خوارکننده ) : اوه ، خانم  
 هندرسن ، فرمایش سرکار تناقضاته .

آقای کالوسگر

می خواد تن قضات باشه ، می خواد بدن و کیلای عدلیه یا  
 هیکل مدعی العموم ، جولیا هندرسن اینجوری فکر می کنه ،  
 به هر ... سیس ! روزنامه ستاپ پرسه [ از بیرون فریاد  
 پرسکی روزنامه فروش شنیده می شود که می گوید : ستاپ پرس .

خانم هندرسن

بدو ، تامی ، یه دونه بخر ببینیم چه خبره .

خانم هندرسن

پولشوندارم .	نامی
هیچوقت ندیده‌ام آس و پاس نباشی . اگه این جاز بازی رو کنار ندازی همیشه هشتت گرونه . ( با صدای بلند می پرسد ):	خانم هندرسن
ستاب پرسه ، خانم کریگسن ؟	
آره ، نزدیک ناکسدن تیر اندازی شده .	صدا از بیرون
با انگلیسیا باید همین کار رو کرد . ( به صدای بلند )	خانم هندرسن
کسی هم کشته شده ؟	
یه نفر . تو روزنامه نوشتن کسی به اسم مگوایر .	صدا از بیرون
( پریشان ) گفت اسمش چی بوده ؟	داورن
مگوایر ! شمامی شناختینش ، آقای داورن ؟	مینمی
آره - نه ، نه ، نمی شناختمش ، نه ، نمی شناختمش ، مینمی .	داورن
نمی دونم این همون مگوایر به که با آقای شیلدز دوسته یا نه ؟	مینمی
آه ، نه ، اصلاً نمی تونه اون باشه .	داورن
ناکسدن ؟ توی استان سلینگویه ، <sup>1</sup> یا من اشتباه می کنم -	خانم هندرسن
درست می گم ، آقای گالیگر ، یا غلط می گم ؟	
( که خیلی خوب می داند که ناکسدن در استان دوبلین است ، اما جرأت نمی کند خانم هندرسن را از اشتباه در آورد ) :	آقای سالوگر
همون جاس ، ناکسدن ، درست همون جاس .	
خب ، آقای گالیگر ، بهتره دیگه راه بیفتیم . خیلی وقت	خانم هندرسن
آقای داورنو گرفتیم . خواهی دید که به نامهت رسیدگی می شه .	

[ آقای گالوگر و خانم هندرسن به سوی در می روند. وقتی که به در می رسند، آقای گالوگر می ایستد، درنگ می کند، دگمه های کتش را می بندد و به داورن رو می کند .

**آقای گالوگر** آقای داورن ، قربان ، از طرف خودم ، اینجانب جیمز گالوگر ، و وینیفرد ، یعنی خانم گالوگر ، همسر جیمز مذکور ، اجازه بفرمائید تشکرات قلبی و صمیمانه و خالصانه خود را به منظور قدردانی از الطاف آنجناب در رسیدگی به تقاضای استیناف اینجانب ، چنان که در نامه جزئیات آن به تفصیل مذکور گردیده ، تقدیم نمایم . و اجازه بفرمائید از طرف خودم و وینیفرد عرض نمایم که هر آینه اگر روزی لطف بفرمائید و کلبه اینجانبان را به قدم خود مزین فرمائید ، هزاران بار به شما خوشامد خواهیم گفت - اوهوم .

**خانم هندرسن** ( باقیافه ای مفرور از نبوغ دوست خویش ) : می بینین چه مردیه، آقای داورن. یادت رفت از ییدی و شون هم اسم بیری. ( به داورن ) بچه هاشو می گم - خودش تر بیتشون کرده . وقتی سرود « ایمان پدران ما » و « پرچم سبز وطن کفتم باد » رومی خونن، آدم دلش مثل دل یه کفتر می زنه .

**آقای گالوگر** ( پوزشخواهان ، اما مفرور ) : خدا و میهن، خانم هندرسن، خدا و میهن .

( خانم هندرسن ) خب ، آقای داورن ، خدا حافظ ، خدا نگهدار شما و همه

مردائی باشه که برای آزادی ایرلند می جنگن .  
( اووگالوگر می روند ) .

نامی  
منم باد برم . خدا حافظ ، آقای داورن . یادتون باشه ،  
تامی اونز فقط منتظره صداش کنین .  
( اونیز می رود ) .

داورن  
خب ، مینی ، بالاخره تنها شدیم .  
مینی  
این تامی اونز حال آدمو به هم می زنه - منتظره صداش کنن !  
تازه وقت وقتش ، باید بوق و کرنا وردارن تا تامی اونز بشنفه .  
( به ساعت مچی خود نگاه می کند ) خدا جونم ! ده دقیقه دیگه  
باید سرکارم باشم . اگه پروازم بکنم ، نمی رسم . زود باشین ،  
آقای داورن ، پیش از اون که برم اسمو ماشین کنین -  
فقط « مینی » .

( داورن نام او را ماشین می کند ) .

مینی  
( شرمگین ، اما مصمم ) : حالا اسم خودتونم بزنین ، زیر اسم  
من . فقط « دانل » ( داورن ماشین می کند ) مینی ، دانل ، دانل  
مینی . فعلا خدا حافظ .

داورن  
هی ، شیرتون می خوای ؟

مینی  
حالا وقت ندارم . ( شیطنت آمیز ) امشب میام می گیرمش .  
( هر دو به سوی در می روند ) .

داورن  
مینی ، بالاخره ما چو ندادی .

مینی  
کدوم ماچ ؟

داورن مزاحمون شدن. خودت می دونی، ناقلائی کوچولو! فقط  
به دونه.

مینى پس زود باش .  
( داورن می بوسدش، و مینى به سرعت می رود . داورن اندیشناک  
به سوی میز بر می گردد. )

داورن مینى، دانل، دانل، مینى. خیلی زیباست، اما خیلی هم نادره.  
مجاهدی فراری! مواظب باش، مواظب باش، دانل داورن.  
اما مینى از این تصور خوشش میاد، و منم از مینى خوشم میاد.  
و چه خطری داره که آدم سایه یك مجاهد باشه ؟

## پرده

## پرده دوم

### صحنه

همانند پرده اول. اما اکنون شب است. شوماس روی تختی که کنار دیوار عقبی نهاده شده، خوابیده است. داورن میز خود را به کنار بخاری کشانده و پشت آن نشسته است. خود نویسی در دست دارد و غرق اندیشه کردن به‌ماه است، که از پنجره به درون می‌تابد. دفتری گشوده روی میز نزدیک آرنج داورن قرار دارد. کیف مگوایر همانجا است که او گذاشته بود.

«ماه پاکدامن سرد، بانوی جزیره‌های درخشان آسمان،

داورن

آن که زیبا می‌کند آنچه را که بر آن می‌تابد،

آن آتشکده‌آواره شعله‌های لطیف اما یخزده،

که پیوسته دگرگون می‌گردد، اما همواره یکسان است...»

آه، شللی، شللی، تو خود اختر انسانی زیبائی بودی که از

میان ابرهای پیچان آدمی می تابیدی . « زیبا می کند  
 آنچه را که بر آن می تابد . « آه شللی، او نمی تواند این  
 دخمه صدبار نفرین شده را زیبا کند . پرتوزیبائی او این  
 وحشتکده را فقط وحشت انگیزتر می کند. زشتی ای هست  
 که می توان زیبایش کرد ؛ وزشتی ای هست که تنها می توان  
 نابودش کرد؛ و این پاره ای از آن زشتی است . داندل، داندل،  
 بدبختانه فرجام کار تو از آغاز نیز زارتر است .

( شمری می سراید و آن را در دفتری که پیش رو دارد می نویسد):

آنکاه که شب آسمان را با گامهای آرام و سنگین می نوردد،  
 بانوی ماه بر زندگانی فرودین می نگرند ،  
 بدانسان که گوئی روان انسان را درمی یابد؛  
 و باسکوتش، سرشار از بیزاری، می گوید :  
 زیباترین و شادترین چیزها مرده اند .

( خواب آلوده) : داندل، داندل، بیداری؟ (درنگ می کند)  
 داندل، داندل، خوابی؟

شوماس

نه بیدارم، نه خواب ؛ دارم فکر می کنم .

داورن

منم داشتم فکر می کردم - منم داشتم فکر می کردم ، که  
 مگوایر حالا پشیمونه از این که به جای رفتن به ناکسدن  
 بامن نیومد. بایروانها چیزای دیگه ای هم گرفت، دوتا  
 هم، یه دونه توهر کدوم از ریه هاش .

شوماس



داورن      مردم ایرلند خیلی خوش دارن جدی رو شوخی بگیرن .  
اون پيشاهد خیلی جدی بود - برای بیچاره مگوایر .

شوماس      (از خود دفاع می کند) . چرا کاری رو که قرار بود بکنه  
نکرد ؟ وقتی به ناکسدن می رفت به فکر منم بود ؟ حالا  
چطور توقع داره من بر اش دلسوزی کنم ؟

داورن      چطور می تونه همچین توقعی داشته باشه ؟ طرف حالا  
مرده .

شوماس      جمهور بخواها حالا بر اش خیلی کارا می کنن . تازه خیلی  
چیز ام پیش اونه . چطوری می تونم اونارو بگیرم ؟  
بعضی اش تو اون کیفه س . اما اونا یه چارمشم نیس . تازه  
نمی دونم کجا می نشس ، برای این که یکی دو هفته پیش از  
اونه قبلیش رفتند بود . به نظرم باید لال بشم و از ضرری که  
بهم خورده حرفی نزنم .

داورن      کاش تو کیفه جز نخ و سنجاق سر چیز دیگه ای نباشه .

شوماس      چه چیز دیگه ای می تونه اون تو باشه ؟ ... از وقتی حکومت  
نظامی شده درست نمی تونم بخوابم . یه دقیقه پیش خیال  
کردم چندتا از این همسایه ها پشت دروا یسادن . تا وقتی  
پلیس رو به این خونه نکشونن خیالشون راحت نمی شه .  
و هیچوقت پشت این دروا نمی ایستن مگه بعد از حکومت  
نظامی ... رفتی بخوابی ، دانل ؟

نه، دارم سعی می‌کنم این شعر و تموم کنم.  
(نیمخیز می‌شود و در تختخواب می‌نشیند.) آگه من به جای  
تو بودم، این بازیارو ول می‌کردم. به کارگرو چی به شعر  
گفتن؟ من نمی‌گم از شعر چیزی سرم می‌شه - از شعر - من  
از تابش مرواریدوار شب‌نم سحری، یا از شیرینی پرندین گل  
سرخ وحشی کمیاب، یا از سبزی ظریف چشم افعی چیزی  
نمی‌دونم - اما گمون می‌کنم شاعری بزرگه که بتونه در  
مردم عادی جوش و خروشی به وجود بیاره.

آها، جوش و خروش به وجود بیاره تا برای، نابودیش زوزه  
بکشن. مردم! گور پدر مردم! اوناته دره زندگی می‌کنن،  
شاعر روی قله کوه. برای مردم چیزی به نام راز رنگ وجود  
نداره؛ رنگ بر اشون همون کت سرخ به سر بازه، یا ردای  
ارغوانی به کشیش، یا پرچم سبزیه حزب، یا شلوارای  
قهوه‌ای یا آبی کارگرا. برای او نا قدرت ساختمان و شکل  
صرفاً به خونه سه اطاقه یا به تختخواب جاداره. برای او نا  
زیبایی همونه که تو دکون قصابی می‌فروشن. برای مردم  
هدف زندگی همون زندگی ایه که بر اشون درست کردن؛  
برای شاعر هدف زندگی، زندگی ایه که خودش برای  
خودش خلق می‌کنه. زندگی پنجه‌ای است که گلوی مردم  
فشار می‌ده، اما برای شاعر به نوازنده‌س. شاعر همیشه

کوشش می‌کنه تا مردمو نجات بده ، مردم همیشه کوشش  
می‌کنن تا شاعرو نابود کنن. مردم به زندگانی از در بیچه  
چشم عقیده‌ها، رسمها و نیازمندیها نگاه می‌کنن ، شاعر  
به عقیده‌ها ، رسمها و نیازمندیها از در بیچه چشم زندگانی  
نگاه می‌کنه. مردم...

شوماس (ناگهان، وبا نشانی از نگرانی در صدایش) : هیس! چی بود ؟

بازم همون صدای تاپ تاپه !

تپ تپ ! چه تپ تپی ؟

داورن

(بانجوائی ترس آلود) : این دومین شبیه که تاپ تاپو

شوماس

می‌شنفم. برای من خیلی بدشگوننه. اینهاش، می‌شنفی ؟

دوباره روی دیوار: صدای تاپ تاپی آروم و مداوم و مرموز.

من که چیزی نمی‌شنفم.

داورن

اگه می‌شنفتی برای من بهتر بود . هر وقت هیچکس جز

شوماس

خودم اونو نمی‌شنفه، حتم دارم علامت مرگه.

مرگ! معلوم هس چی داری می‌گی، مرد حسابی ؟

داورن

هیچ خوشم نمیاد. همیشه وقتی یکی از افراد خونواده مون

شوماس

می‌خواد بمیره، یه همچین صدائی شنیده می‌شه .

اونو نمی‌دونم . اما اینو می‌دونم که تا وقتی یکی از

داورن

افراد خونواده تون زنده‌س، خیلی صداها شنیده می‌شه!

خدا خودش از جمیع بلیات حفظمون کنه . خدا رو شکر

شوماس

همون جائیم که باید باشم - تو رختخواب... وقتی اینجور  
چیزا اتفاق می افته ، همیشه بهتره آدم سر جای خودش  
باشه - وای، خدای من! باز همون صدا. حالامی شنفی؟

داورن اه، محض رضای خدا بگیر بخواب .

شوماس تو به هیچ چی عقیده نداری ؟

داورن من به تاپ تاپ عقیده ندارم .

شوماس هیس! قطع شد . سعی می کنم بخوابم ، از ترس این که

نبادا دوباره شروع بشه .

داورن آره، بگیر بخواب . اگه دوباره شروع شد ، مطمئن باش

بیدارت می کنم .

(مکث) .

شوماس امشب خیلی سرده . تو سردت نیس ؟

داورن مثل این که قرار بود بگیری بخوابی .

شوماس این سرمای لعنتی نمی ذاره... آدم دلش می خواد پیژاما

تنش باشه.(مکث) توهیچوقت پیژاما تنت کرده ی ، دانل؟

داورن نه ، نه ، نه .

شوماس جنسش چیه ؟

داورن (باخشم) : بستگی دازه به آب و هوا: توهند ابریشمید،

تو ایتالیا ساتین ، و اسکمیو هام پیژاما شونسو از پوست

خرس قطبی درست می کنن .

شوماس ( با تاکید ) : اگه از من می شنفی ، بگير بخواب ؛ اون  
شعره داره خونتو کثیف می کنه .

داورن ( سخت بر آشفته ، بر شمع می دمدم ) : خيله خب ، می گیرم  
می خوابم تا تو هم خفه شی .  
( فروغ ماه صحنه را همچنان روشن نگاه می دارد ) .

شوماس می خواستم به چیزی بگم که شمعو خاموش کردی - چی  
می خواستم بگم؟ - هوم ، هوم ، اه ، آره : سرشبی ، وقتی  
داشتم می اومدم تو ، مینی پاولو دیدم که داشت از اطاق  
می رفت بیرون . من اگه جای تو بودم ، نمی داشتم اون  
بیاد اینجا .

داورن خودش میاد ، من که نمیارمش .

شوماس همسایه ها حرف در میارن ، و همینم که شروع کردن به  
حرف زدن ، دیگه معلوم نیس کار به کجاها می کشه . حتماً  
آدمی مثل تو که شعرای شللی رو خونده نمی تونه از  
یه ماده سنگ نفهم که هسه فکروز کرش رقص جازه وسینما  
ولباس خوشش بیاد .

داورن خیلی هم خوشحالم که به فکر لباسشه ، برای این که در  
زمینه لباس درست فکر می کنه ، و از خودش تصویر  
خوشایندی برای چشم می سازه . تربیت درمورد خیلی آدمها  
به هدر می زده : بهشون فقط حرف زدنی یاد می دن ؛ اما

غریزه‌های ابتدائی شون همون طور دست نخورده می‌مونه.  
اگه طفلکی مینی تحصیل می‌کرد، حتماً هنرمند می‌شد.  
مینی بی شك دختر قشنگیه . من مطمئنم که دختر خوبی،  
و فکر می‌کنم دختر شجاعی هم باشه .

شوماس

هلن تروا اومده تو یه اطاق کرایه‌ای می‌شیند ! تو از اون  
خوشت میاد، صرفاً برای این که اون از تو خوشش میاد؛ و اون  
از تو خوشش میاد، برای این که خیال می‌کنه تو یه قهرمانی،  
یه پاریس... - حاضره دنیارو بده تا بایده مجاهد سروسری  
داشته باشه . وجه خلسه‌ای بهش دست می‌ده اگه بعد از مدتی  
تیر بارونت کنن ، یا دارت بززن . بعد - مثل خیلی‌های  
دیگه - می‌تونند هر جا می‌ره بشینه بگه: «غم نیست اگر  
محبوب من مرد، چرا که در راه وطن مرد.» اونوقت یه سال  
ویه روز تموم دور کلاشه یه روبان سه‌رنگ می‌زنه ، تا  
بالاخره یکی دیگه رو بدتور بزند و باهاش عروسی کنه -  
شاید یه سر باز انگلیسی‌رو، بایده مدال افتخار. و اما این که  
گفتی شجاعه : خیلی آسونه آدم شجاع باشه وقتی دلیلی  
برای ترسو بودن تو کار نیست. اگه قرار باشه مینی پاول  
کوچولوی شجاع نجاتم بده ، من که حاضر نیستم خودمو  
به‌خطر بندازم: اون از یه رقص جازشم نمی‌گذره تا زندگی  
منو نجات بده .

داورن (روی تخت می نشیند و کت و جلیبته خود را درمی آورد، تا برای خوابیدن آماده شود.) بس کن. از مینی پاول به اندازه کافی حرف زدی. متأسفانه ناچار می شم به زودی از این خونه هم فرار کنم؛ داره روشن می شه که اینجام از آرامش خبری نیس.

شوماس اه، این خونه هیچ عیبی نداره. از بچه ها که بگذریم، به اندازه کافی آرومه. مگه تو خونه قبلیت بچه نبود؟

داورن اهو، ده تا. (باشارت) و همه شونم بیشتر از چل سال داشتن. (مکت. داورن یقه و کراوات خود را باز می کند).

شوماس حالا همه چیز خیلی آرومه. خدا می دونه ساعت چنده؟

داورن خروس دهکده سه بار بر بامداد درود فرستاده ست.

شوماس شکسپیر، ریچارد سوم، پرده پنجم، صحنه سوم. رتکلیف بود که اینو به ریچارد گفت، درست قبل از شروع جنگ با سورت<sup>۱</sup>... ماد وسط آسمونه. چقد آسمون آرومه. آدم فکر شو نمی تونه بکنه که الان مردائی دنبال هم می گردن تا همدیگه رو بکشن. نمی دونم مردی که کسی رو کشته باشه چطوری می تونه شب راحت بخوابه.

داورن این روزا فراوونن مردائی که شب راحت نمی تونن بخوابن،

---

1 - Ratcliff

2 - Boswevth

مکه این که بدون کسی روکشتن .

خداکنه تموم شه . همه مردم دیونه شدن . به جای این که دونه های تسبیح شونو بشمرن ، حالا گلوله ها شو نومی شمرن ؛ دعاهاشون برای مریم مقدس و عیسی مسیح شده صدای ترکیدن بمب دستی - ترکیدن بمب دستی و تق تق مسلسل ؛ بنزین آب مقدس شونه ؛ عشاء ربانی شون یه ساختمون آتیش گرفته س ؛ عزاداری شون « سرود سر باز » و مذهبه شون تفنگه : « من به تفنگ قادر مطلق ایمان دارم ، آفریننده آسمان و زمین » - و همهمه « به خاطر جلال خدا و شرف ایرلند » .  
یادمه یه وقتی تو خودتم به هیچ چی جز تفنگ عقیده نداشتی .

شوماس

داورن

آره ؛ وقتی که حتا یه تفنگم تو مملکت نبود . حالا که تو مملکت هیچ چی جز تفنگ نیست ، عقیده دیگه ای دارم ...  
و آدمی ترسه دهنشو واکند ، برای این که کاتلین نی هولیهان حالا دیگه بازنی که چنگشو می زد و می خوند « گریه کن ، گریه کن ، چرا که عمرت سر آمده است » خیلی فرق داره ،  
واسه این که حالا اون یه دیو خشمناکه که اگه چپ بهش نیکاکنی یه مشت می زنه تو چشمت . اما من عقیده من اینه -  
عقیده من اینه : شما نمی تونین امپراتوری انگلستانو -  
امپراتوری انگلستانو - باکشتن یه سر باز تصادفی گوشه یه

شوماس



خیابون تصادفی شکست بدین . از این گذشته، وقتی سر بازای  
انگلیسی ترس ورشون داره ، وقتی ترس ورشون داره ،  
هرچی رو بینن بهش شلیک می کنن ؛ هیچم غمشون نیس  
که به کی تیر می زنین .

داورن

شاید پیش از این که به کسی تیر بزنین باید اول از کامیونشون  
بپرن پائین به دو برن اداره ثبت اسناد و شجره نامه شو  
در بیارن .

شوماس

دودش به چشم شخصیتا می ره ؛ تیر اندازی که شروع  
می شه ، نمی دونن کجا فرار کنن . یا از پشت تیر می خورن  
تا امپراتوری انگلستان نجات پیدا کنه ، یا تیر می خوره  
به سیندهشون تا روح مام وطن نجات پیدا کنه . من خودم  
یه ناسیونالیستم، درسته . درسته که من خودم یه ناسیونالیستم،  
اما به هر حال ؛ من خودم یه ناسیونالیستم : معتقدم که  
ایرلند باید آزاد بشه و انگلیسیا حق ندارن اینجا باشن ،  
اما حرف سراینه که مجاهدا بوق و کرنا ور داشتن که ما  
داریم واسه مردم کشته می شیم، در حالی که مردمی که دارن  
واسه مجاهدا کشته می شن ! با احترامات فائقه خدمت  
آقایون مجاهدا عرض کنم ، من نمی خوام واسه من  
کشته شن .

داورن

مطلب این نیست . اعتراض تو به این که هر مجاهدی عمداً

واسه تو کشته شه از ترس اینکه که مبادا یکی از این روزا  
خودت تصادفاً واسه یکی از اونا کشته شی .

شوماس تو یکی از اون آدمای شجاعی هستی که از مرگ نمی ترسن .

داورن چرا بترسم ؟ برای من فرقی نمی کنه مرگ چطور سروقتم

بیاد، کجا بیاد ، یا کی بیاد . بذار اونائی از مرگ بترسن

که هممش برای بقای روحشون دعا می کنن - « مرگ

اینجاست و مرگ اونجاست ؛ مرگ همه جا پیش ماست .»

شوهاس آره ، تو ایرلند. خدارو شکر، من هر روز می رم کلیسا .

دین مایه آرامشه . آدمو در مقابله با سختی ها قوی می کنه

و وقت خطر، شجاع. آدم وقتی به گروهان فرشته دورشن،

لازم نیس بترسه . خدارو شکر می کنم که این دین مبینو

به ما داد .

داورن تو با فرشته هات خوش باش. من اهل فلسفم، فلسفه ای که

ترسوها رو شجاع می کنه، رنجبرارو عاصی می کنه، ضعیفارو

نیرومند می کنه، و...

[ صدای شلیک چند گلوله از کوچه پشت حیاط شنیده می شود .

دین و فلسفه، در ترس شدیدی که به نحوی یکسان شوماس و داورن

را فرا می گیرد، فراموش می شوند .

شوماس یا مریم و عیسی و یوسف ! چی بود؟

داورن خدای من ! خیلی نزدیکه .

شوماس دیگه دین و ایمونی تو این مملکت باقی نمونده ؟

داورن ما کی دوباره روی صلح و امنیتو می بینیم ؟  
شوماس اگاه این قضیه خیلی ادامه پیدا کنه من می شم درست و حسابی  
یه بشقاب لرزونک .

داورن تو خونه تم باشی خطرناکه ، بیرونم باشی خطرناکه .  
شوماس خطر داره آدم اینجا باشه ، با اون پنجره هاش : یه بار دیدی  
یه گلوله از یکی شون - از یکی شون - اومد توو خورد به ،  
خورد به ، خورد به ...

داورن (بر آشفته) : خورد به چی ، مرد ؟  
شوماس به دیوار .

داورن نمی تو نستی اینو از اول بگی ، بدون این که یه تصنیف بر اش  
بسازی ؟

شوماس (ناگهان) : گمون نمی کنم اسبی تو طویله باشه .

داورن طویله ؟ از کدوم طویله حرف می زنی ؟

شوماس یه طویله پشت خونه هس که درش تو حیاط وامی شه . روزا  
نوش نجاری می کنن . اون صدا های عجیب غریبو شبها  
نشنیده ی ؟ شایع کردن صداها از زنجیر اسباس .

داورن اون توچه خبره ؟

شوماس اه ، اینشو دیگه نمی دونم !

داورن حتماً نمی خوامی بگی ...

شوماس چرا ، می خوام بگم ...



هر چیز نگاه کند. شلخته وار، بلوز و دامنی کهنه به تن دارد. چهره‌ای دودزده دارد: به علت فضای دود آلود اطاق خود، و نه به این علت که او اصولاً کثیف باشد؛ چرا که به رنم نامرتب بودن لباسش، زن تمیزی است. موهایش پیوسته روی چهره‌اش می‌ریزد، و او هر بار آنها را با دست راست خود به تندی پس می‌زند.

خانم گریگسن هنوز بر نگشته، در انتظارش دارم از سر ما می‌میرم.

شوماس آقای گریگسنو می‌گین؟

خانم گریگسن آدلفوس، آقای شیلدز، ساعت شیش چائی شو خورد - نه،

دروغ می‌گم - هنوز شیش نشده بود، واسه این که زنگ

کلیسارو که می‌زدن ما داشتیم چائی می‌خوردیم -

چائی شو خورد و رفت هسواخوری. از اون وقت دیگه

پیداش نشده. به خدا قسم قلبم داره و امی ایسته؛ می‌ترسم

سربازای انگلیسی بهش تیرزده باشن.

شوماس نه، خانم گریگسن، طوریش نمی‌شه. شما باید برین استراحت

کنین. همیشه فکر آدمه که بیخودی به هزارو به راه

می‌ره. برین بخوابین، خانم گریگسن، و که نه از سر ما

سیاه می‌شین.

خانم گریگسن می‌ترسم برم بخوابم، آقای شیلدز. همیشه می‌ترسم یکی

از این شبا، که دمی به خمره زده، از پلدهای آسپز خونه

بیفته زگردنش بشکنه. نه خیال کنین اگه بلائی سرش

بیاد وضع من از اینم دیگه بدتر می شه ، نه! شما که می دونین چه جور آدمیه، آقای شیلدز. باور کنین، روزگارمو سیاه کرده .

شوماس                      ناامید نباشین، خانم گریگسن. ممکنه یکی از همین روزا عقلش سر جاش بیاد و ورق برگرده .

خانم گریگسن              ورق برگرده ! چی می گین ؟ از آدلفوس دیگه گذشته . کسی حرفی نداره که اون یکی دو بطر آبجو بخوره ، اگه به همین بس کنه ؛ امانی کنه. هر چی آبجو بخوره بسش نیس. وقتی زیادتر خورده باشه ، هر چی هم که خورده باشه ، باز می گه : «امروز این اولیشه» .

داورن                      ( به شوماس ) : خدایا! می خواد تا صبح اینجا واسته حرف بزنه ؟

شوماس                      سیس ! می شنفه . راست می گه، مرتیکه روزگار شو سیاه کرده.

داورن                      و برای این که یارو روزگار شو سیاه کرده ، اینم حق داره روزگار همه رو سیاه کنه ؟

خانم گریگسن              آقای شیلدز .

شوماس                      بله ؟

خانم گریگسن              اگه موقع حکومت نظامی یکی رو بکشن ، بیمه پول می ده؟

شوماس

والله، چی بگم، اینو دیکه نمی دونم، خانم گریگسن .

خانم گریگسن

( گله آمیز ) : به نظر شما اون مرد خیلی بدی نیس که اینجوری خودشو به خطر میندازه و نمی دونه چی بلائی ممکنه به سرش بیاد ! خودش می دونه که این بیمه چی ها فقط دنبال بهانه می گردن که پول مردمو بالابکشن - الان از يك هم گذشته، نه، آقای شیلدز ؟

شوماس

اه، باید از یکم گذشته باشه، خانم گریگسن .

خانم گریگسن

( با تأکید ) : آخ، آخ، اگه جوون بودم، پیش از این که شوهر کنم بیشتر فکر می کردم. هیس! یکی دارم میاد - خودشه، از صدای پاش معلومه .

[ بیرون می رود و چندگامی در راهرو پیش می رود . صدای گامهایی نامرتب از راهرو شنیده می شود .

خانم گریگسن

( از بیرون ) : توئی، دلفی، عزیزم ؟

[ چند ثانیه بعد، آدلفوس، درحالی که خانم گریگسن بازوی او را گرفته است، سکندری خوران، وارد اطاق می شود .

خانم گریگسن

دلفی، عزیزم، مواظب باش .

[ آدلفوس مردی است چهل و پنج ساله، اما - درمقایسه - خیلی جوانتر از خانم گریگسن می نماید. منشی يك حقوقدان است . ظاهرش نشان می دهد که کمبود غذائی ندارد، و، در واقع، بیشتر غذائی را که خانم گریگسن می پزد او می خورد. ؛ و سهم خانم گریگسن تنها بخور و نمیری ست کافی برای انجام دادن

کارهای خانه. از آنجا که بیشتر وقت او بیرون از آشپزخانه می‌گذرد، پوست چهره‌اش تروتازه است؛ و حرکاتش، در هشیاری نیز، شاداب‌تر از حرکات زنش است. خوب لباس پوشیده است: پالتوئی کلفت به تن دارد، کلاه ایرلندی نرمی بر سر، شال گردنی رنگارنگ دورگردن، و چتری در دست.

آدلفوس گریگسن: حال خوبه، خیال می‌کنی حال سر جاش نیس؟

خانم گریگسن البته که حالت سر جاشه، عزیزم. کسی کاری به کارتونداره.

آدلفوس گریگسن کاری به کارمن، آره، کاری به کارمن؟ هنوز از شیکم

مادرش در نیومده اونی که می‌خواه کاری به کارمن داشته

باشه. اینجا به مرد و ایساده، به مرد، می‌فهمی، که از

هیچ‌چی هم نمی‌ترسه. دست کم تو این کثافت‌خونه.

خانم گریگسن (لا به کنان): بیابریم پائین دلفی، عزیزم؛ البته که تو این

خونه کسی نیس که باهات حرفی داشته باشه.

آدلفوس گریگسن باهام حرفی داشته باشه، آره؟ هنوز از شیکم مادرش

در نیومده اونی که می‌خواه با دلفوس گریگسن حرفی

داشته باشه. (به صدای بلند) اون کیه که با دلفوس گریگسن

حرفی داره؟ اگه کسی هس، من اینجام، به مرد هم هستم،

کیه که انکار کنه؟ به مرد.

خانم گریگسن همه مردم و بیدار می‌کنی، نمی‌تونی آروم حرف بزنی؟

آدلفوس گریگسن (به صدایی بازم بلندتر): گور پدرشون. مگه خرجمو

میدن؟ مگه چیزی بهم میدن؟ وقتی خرجمو دادن،



اون وقت می تونن حرف بزنین. (بافریاد) می تونم بهشون

نشون بدم که آدلفوس کریگسن تو بطری به دنیا نیومده!

خانم کریگسن (گریه کنان): چرا این حرفو می زنی، عزیزم؟ ما همه

می دونیم تو تو بطری به دنیا نیومدی.

آدلفوس کریگسن بعضیا تو این خوند خیال می کنن کریگسن تو بطری

به دنیا اومده.

داورن (به شوماس): مناسب ترین جائی که اون می شه توش به

دنیا بیاد.

خانم کریگسن حالا بیا بریم پائین بخواییم؛ فردا صبح صحبتشونو

می کنیم.

کریگسن الان صحبتشونو می کنم. خیال می کنی ازشون می ترسم؟

دلفوس کریگسن از هیچ چی نمی ترسه؛ روپاشم که بند

نباشه، از هیچ چی نمی ترسه. اگه کسی هس تو این خونه

که خیال می کنه از پس آدلفوس کریگسن می تونه برآد،

من اینجام - یه مرد. می بینن کریگسن حلوا نیس که

بخورنش.

داورن وای برمن! افسوس! رنج، رنج، همیشه، تاجا ودان.

خانم کریگسن دلفی، عزیزم، بیچاره آقای داورن می خوان بخوابن.

داورن اه، حالا به مرتبه به فکر بیچاره آقای داورن افتاده!

کریگسن (سکندری خوران به سوی داورن می رود و دست خودرا پیش

می آورد . ) داورن! اون به مرده. رم نکن، رفیق؛ لازم  
نیس از آدلفوس گریگسن بترسی. تو رگای افرادخونواده  
گریگسن هیچوقت حتا به قطره هم خون به جاسوس  
نبوده. من نمی دونم تو کی هستی و چی فکر می کنی؛ اما  
به مردی، نه مثل سناسای تو این خونه، که اگه بتونن آدمو  
دار می زنن. شمارو نمی گم، آقای شیلدز.

شوماس

اینو می دونم، آقای گریگسن؛ حالا با خانم گریگسن  
برین پائین بخوابین .

گریگسن

من افسارمو دست زنا نمی دم، آقای شیلدز؛ من می دونم  
چطور خانم گریگسنو سر جاش بنشونم؛ کتاب مقدس  
اختیارشو به من داده. من کتاب مقدسو از سرتاته از برم،  
آقای شیلدز؛ و همچنین ادعائی برای دهن بعضیا تو این  
خونه خیلی کندهس. و کتاب مقدس درباره زن چی می گه؟  
می گه: «زن تابع شوهر خویش است». و من کاری می کنم  
که خانم گریگسن از کلوم خدا نه در لفظ و نه در معنی  
هیچوقت سر پیچی نکنه. آقای داورن، اگه به وقت گرفتاری  
ای برات پیش او مدد و از دست گریگسن کاری ساخته بود،  
مخلصتم هستم. می فهمی که؟

داورن

می فهمم، آقای گریگسن، می فهمم .

گریگسن

شد. من پروستانم، خجالتم نمی کشم، ترسی هم ندارم- اما

به هر حال می‌تونم به مرد حقیقی رو تشخیص بدم . شما که  
می‌فهمین، آقای شیلدز؟

**شوماش** اه، ماشمارو خوب می‌شناسیم، آقای گریگسن. خیلی از  
ایرلندی‌های حقیقی پروتستان بودن - تون<sup>۱</sup>، ایمت<sup>۲</sup> و  
پارنل<sup>۳</sup>.

**گریگسن** اما یادتون باشه، آقای شیلدز، من نمی‌گم باهمه اینائی که  
اسم بردین موافقم؛ برای این که کتاب مقدس آدمو نهی  
می‌کنه. و آدلفوس گریگسن نوکر کتاب مقدسه. «از خدا  
بترسید، سلطان را تعظیم نمائید.» - اینو تو کتاب آسمونی  
نوشتن، وهیچکس نمی‌تونه انکارش کنه. (بطری ای  
از جیب خود درمی‌آورد. ) ولی، بیا، آقای داورن، بخور،  
تانسون بدی با من سردنیستی .

**داورن** نه، نه، آقای گریگسن، دیگه دیر وقته، چیزی نباد خورد.  
با خانم گریگسن برین پائین، فردا صبح با هم حرف می‌زنیم.

**گریگسن** جدی نمی‌خوری؟

**داورن** نه، جدی نمی‌خورم. به هر حال، متشکرم.

**گریگسن** (می‌نوشد): امروز این اولیشد ا به سلامتی همه مردای  
حقیقی، حتی اگه تو بطری به دنیا اومده باشن. به سلامتی  
ویلیام شاه، به یادبود جنگ بویسن، به سلامتی

---

1- Tone 2- Emmet 3- parnell

هو بابلک چپتر<sup>۱</sup> - این لژ منه، آقای داورن، به سلامتی  
«زنبق نارنجی»<sup>۲</sup>.

(فریاد زنان سرود می خواند):

رفتی تماشا ببینی - گلای سرخ و صورتی، دادار دار؛

تا چشمات روشن بشه - به دیدن جایزه ای -

که زنبق نارنجی - برد، جاچار.

پیروزی اونجاشاد و خوش - مثل نرگس و چکاوکی،

اومد به سوی زنبق - زنبق نارنجی، آ آر آر.

زنبق نارنجی زنده باد،

زنبق نارنجی شاهوار،

زنبق نارنجی وفادار .

زیرگنبد آسمون - کدوم گلی می تونه -

با زنبق نارنجی - برابری کنه، یار.

خدای بزرگ، وحشتناکه .

(سرود خوانان):

وقتی خبر پیروزی زنبق نارنجی ما - دهن به دهن می گشت، آر،

خدای سر هست شعر - مانند یک ایراندی -

پرید خبر رو بشفه، ای نگار .

داورن

گریگسن

1- Hobah Black Chapter

2- The Orange Lily O

باغای پائین گل سرخ می‌دن - تپه‌های بالا بوته‌های سبز -  
اما چه پائین چه بالا - قشنگتر از زنبق ما - گل نبود ،  
هاهارهار .

زنبق نارنجی زنده باد ،

زنبق نارنجی شاهوار ،

زنبق نارنجی وفادار .

زیر گنبد آسمون - کدوم گلی می‌تونه -

با زنبق نارنجی - برابری کنه ، یا... .

[درطول سرود خواندن گریگسن، صدای ماشینی که به تندی نزدیک می‌گردد شنیده می‌شود. صدای ماشین در آغاز خفیف است، اما به سرعت بلندتر می‌شود، تا آن که ظاهراً ماشین ناگهان در نزدیکی خانه می‌ایستد - و همین باعث می‌شود که سرود خواندن گریگسن به یکباره قطع گردد. همه‌یکه می‌خورند و بادقت به صدای موتور ماشین، که به خوبی شنیده می‌شود، گوش می‌دهند. گریگسن تا حد زیادی هشیار می‌شود و بانگرانی به در چشم می‌دوزد. شوماس در تخت‌خواب می‌نشیند و بانگرانی گوش می‌دهد. داورن، بادستی لرزان، شمع را روشن می‌کند و شتابزده به جست‌وجو کردن در میان کتابها و کاغذهای روی میز می‌پردازد .

(بالرزشی در صدایش) : لازم نیس بترسین ؛ ممکن نیس

گریگسن

داشته باشن اینجا بیان .

خانم گریگسن

خدانکنه! خیلی وحشتناکه اگه این وقت شب بیان .  
آدم چی می‌دونه ، خانم گریگسن؛ اونا وقتی می‌ریزن تو  
که آدم کمتر از هر وقت دیگه‌ای انتظارشونو داره . خدا  
می‌دونه بالاخره کار به کجا می‌کشه . دیگه هیچکس  
گوشش بدهکار ده فرمان نیس . تنها فرمانی که همه  
اطاعتش می‌کنن اینه که: «دستا بالا.» اه، هیچ‌امیدی به این  
مملکت نیس .

گریگسن

هیس! می‌شنفین؟ دارن پشت در حرف می‌زنن . هیچ‌جا  
جون آدم در امون نیس؛ هر جام بری ، همینه. فرقی هم  
براشون نمی‌کنه که آدم بهشون وفادار باشه یا نه .. اگه  
جمهوریخواه باشی، وادارت می‌کنن سرود ملی انگلستانو  
بخونی؛ اگه بهشون وفادار باشی، وادارت می‌کنن سرود  
مجاهدارو بخونی . خوندنش مهم نیس، تازه بعدش وادارت  
می‌کنن برقصی .

خانم گریگسن

اگه اینجا بیان ، معلومه در باره آقای داورن چیزی  
به گوششون رسیده .

داورن

در باره من؟ در باره من چی می‌تونه به گوششون رسیده باشه؟  
جلو دهن بعضیهارو هیچوقت نمی‌شه گرفت . سرشبی تو  
کافه بلولاین<sup>۱</sup> بودم- و فکر می‌کنین کی اونجا بود؟ تامی

گریگسن

اونز دهن لق. بوق و کر ناورد داشته بود و داشت به همه می گفت:  
 من می دونم بمب دستی هاشونو کجا فایم کردهن؛ من رفیقی  
 دارم که توارتش جمهور یخواها ژنرال ه؛ من می تو نم بهتون  
 بگم جمهور یخواها نقشه شون چیه؛ میلیونهافت تیر هس  
 که من می دونم کجاس: اونجا یه فرسخم از خونۀ ما فاصله  
 نداره. اما اینا اسرار منه؛ پیش خودم می مونه.

شوماس

خدا ذلیل کنه اون دهن لقو. آدمائی مثل اونن که حقشونه  
 جلو تیر بذارنشون. (به داورن) تو اون کتابا دنبال چی  
 می گردی، دائل؟

داورن

نامه ای که امروز از آقای گالوگر و خانم هندرسن گرفتم.  
 خدا می دونه کجا گذاشته مش.

شوماس

(با کج خلقی): نمی شه فردا دنبالش بگردی؟

(داورن)

برای ارتش جمهور یخواهای ایرلند نوشته نش؛ و چون  
 ممکنه بریزن تو، بهتره از میون بیرمش.

[از کوچه باردیکر صدای شلیک گلوله می آید، و به دنبال آن  
 فریاد «ایست! ایست! ایست!»]

گریگسن

فکر می کنم بهتره بریم بخوابیم، دبی؛ درست نیس آقای  
 داورن و آقای شیلدزرو بیدار نگاه داریم.

شوماس

چی شد که یه همچو نامه ای رو به تو دادن؟ مگه وضع مملکتو  
 نمی دونن؟ از اونام بدتر خودت بودی که گرفتیش. پیداش

کردی ؟

داورن

پیدا نمی‌شه، وحشتناکه !

گریگن

شب به‌خیر، آقای داورن، شب به‌خیر، آقای شیلدز .

خاله گریگن

شب به‌خیر، آقای شیلدز، شب به‌خیر، آقای داورن .

(می‌روند - شوماس و داورن بیش از آن از گمشدن نامه نگرانند که به‌خدا حافظی آنان پاسخ گویند .)

شوماس

عقلت کجا بود که به‌همچو نامه‌ای روگرفتی؟ خدا یا! عقل

هیچکسی، دیگه عقل هیچکسی سر جاش نیس . اوه،

هیچ امیددی به‌این مملکت نیس. جیباتوگشتی ؟

داورن

(جیبهای خود را می‌گردد) : اه، خدارو شکر، اینجاس .

شوماس

بسوزونش، و توروخدا دیگه از این نامه‌ها از کسی نکیر...

ماشینه داره می‌ره. بقیه بشود یگه می‌تونیم راحت بخوابیم.

حالا فقط برای این که از همه چیز مطمئن بشیم، به نیکاهمی

به‌کیف‌مگوا یر بکن. نه خیال کنی چیزی توش هس.

داورن

اگه چیزی توش نیس، فایده‌ش چیه نیکا کنیم؟

شوماس

جونت که بالانمیاد اگه نیکا کنی، میاد؟

[داورن به‌سوی کیف می‌رود، آن‌را روی میز می‌گذارد، بازش

می‌کند و جا خورده پس می‌رود . رنگش می‌پرد و سر تا پایش

می‌لرزد .

داورن

خدای من! پر بمب دستیه، بمب دستی!

شوماس

بامادر مقدس خدا! شوخی می‌کنی!



داورن      اگه سربازای انگلیسی بیان ، اونوقت می بینی شوخی می کنم یا نه .

شوماس      عجب مخمسه ای! یاسینت آنتونی، بدمارحم کن!  
داورن      فایده نداره از سینت آنتونی کمک بخوای ، چرا گذاشتی مگوایر کیفو اینجا بذاره؟

شوماس      چرا گذاشتم کیفو اینجا بذاره. چرا گذاشتم کیفو اینجا بذاره. از کجای دو نستم چی توشه؟ خیال می کردم جز قاشق و سنجاق چیزی توش نیس. حالا چیکار کنیم؟ یا مادر خدا! نذار امشب پلیساتو این خونه بریزن، صبحی نشد برم کلیسا. می دو نستم یه بلائی سرم میاد .

داورن      دعارو ولش، بذار بینیم چیکار باید کرد. یه چیزومی دو نم: صبح که شد، من یکی از این خونه فرار می کنم.

شوماس      فقط به فکر خودتی ، مثل همه شون. ول می کنی میری تا همیشه بیفته گردن من .

داورن      چرا همش نیفته گردن تو؟ مگوایر رفیق من که نبود. تازه تقصیر خودته، تو که می دو نستی اون چه جور آدمیه، می باس مواظب باشی .

شوماس      از کجا می دو نستم اون یه مجاهده؟ از کجا می دو نستم اون یه مجاهده؟ از کجا می دو نستم اون یه مجاهده؟ از کجا...

داورن      یعنی می خوای بگی...

شوماس	تندنرو ...
داورن	که نمی‌دونستی ...
شوماس	تندنرو ...
داورن	مکوابیر از ...
شوماس	تندنرو ، صبرکن ...
داورن	جمهوریخواها بود؟ فایده‌ش چیه به من دروغ بگی؟ [ مبنی‌پاول ، دوان ، وارد می‌شود . زیرپوشی به تن دارد وشالی بردوش . سخت‌هیجان زده است .
مینی	آقای داورن ، دائل، خون‌هرو محاصره کرده‌ن . به‌نظرم می‌خوان بریزن تو . داشتم از پنجره نیگا می‌کردم ، دیدمشون . هرشب مواظبم . چیزی دارین؟ اگه دارین ... [ ضربه‌هائی پیوسته و شدید به‌در حیاط می‌خورد . بعدصدای شکستن شیشه‌ای به‌گوش می‌رسد، و ضربه‌های قن‌داقه تفنگ بردر ...
مینی	اومدن، اومدن، اومدن ! [ داورن روی تخت می‌نشیند، درحالی‌که نزدیک است از هوش برود. شوماس، به‌خود پیچان و دعاکنان، در تخت خواب می‌نشیند. تنها مینی است که فکرش از کار نیفتاده است. هر اس‌آنان را که می‌بیند، آرام‌تر می‌شود، وگرچه سخنان خود را اشتابزده ادا می‌کند ، ولی حرکاتش چالاک و قاطع است .

هینی	چیه؟ چی دارین؟ کجاس؟
داورن	بمب دستی، بمب دستی، بمب دستی! تو اون کیف، اونجا، روی میز. کارمون ساختهس، کارمون ساختهس.
شوماس	ای مریم مقدس! ای دریای رحمت! به ما معصیت کارای بدبخت رحم کن. ای آنتونی مقدس! می شنفی، دارن درو می شکنن. حالا که مرگمون رسیده، توبه کن، داندل - اوناهاش، شیشه دروشیکستن.
مینی	می برمشون اطاق خودم. شاید اونجارو نگشتن. اگرم بگردن، یه دختر و کاریش نمی کنن.
شوماس	[کیف را برمی دارد و همچنان که بیرون می دود، نگاهی عاشقانه به داندل - که نزدیک است از هوش برود - می اندازد. اگه جون سالم به در بردیم، ممکن نیس دیگه یه روزم به کلیسا نرم. اگه سرخپوشا باشن اونقدرام بدنیس؛ اما اگه سیاپوشا باشن کارمون زاره.
افسر	[در حیات شکسته می شود و صدای گامهائی سنگین، و همراه با آن فریادهای چراغ قوه رو اونطرف بگیر، «دستا بالا» و مانند اینها، از راهرو شنیده می شود. افسری در اطاق را می گشاید و به درون می آید، باهفت تیری در یک دست و چراغ قوه ای در دست دیگر. اونیفورمش سیاه است و بره ای سیاه بر سر دارد.
کی اونجاس؟	

( انکار نمی‌داند چه خبر است ) : کیه؟ کیه ؟	شوماس
( قاطعانه وبا تحکم): کی اونجاس ؟	افسر
دوتا مرد، آقا ، من وهم اطاقیم، کهرواون تخت دیگهس .	شوماس
چرا درو باز نکردی ؟	افسر
صدای درو نشنفتم، قربان .	شوماس
مثل اینه که گوشت یه کم سنگینه، ها ؟	افسر
چند سال پیش تب نوبه گرفتم ؛ راستش ، راستش از اون وقت بعضی وقتا یه کمی گر می شم .	شوماس
چرا تو توجات نیستی ؟	افسر
بودم . صدای درو که شنیدم ، پاشدم درو وازکنم .	داورن
یارو چقدم مهر بونه ، یارو! لابد از زیارت مام خیلی خوشوقتی ، ها؟ آره؟( تهدیدکنان دستش را بالا می برد تا او را بزند) . چرا جواب نمی دی ؟	افسر
بله ، قربان .	داورن
اسمت چییه ؟	افسر
داورن ، دن داورن ، قربان .	داورن
ایرلندی نیستی ، ها ؟	افسر
من ، من ، تو ایرلند به دنیا اومدم .	داورن
اه ، که اینطور، که اینطور، ایرلندی هسی و به خودت افتخارم می کنی، ها؟ (به شوماس ) اسم تو چییه ؟	افسر

شوماس	شوما... اه، نه، جیمی شیلدز، قربان .
افسر	اه، پس تو کلتی <sup>۱</sup> ( مقصود شملت است)، یکی از افراد نژاد سلت که انگلیسی برایش یه زبون بیکانهس، وهمینه که می خواد انگلیسیارو از ایرلند بیرون کنه - من که خیال نمی کنم . بینم ، تفنگت کجاس ؟
شوماس	من تو عمرم یه دونه هم تفنگ دستم نکر فتم .
افسر	نه؟ کمونم اگه یه روز یه تفنگ بینم ، چار شاخ می مونی که این دیگه چیه ! (هفت تیر خود رابابی مبالاتی به او نشان می دهد.) بینم ، این چیه ؟
شوماس	اه ، مواظب باشین ، خواهش می کنم ، مواظب باشین .
افسر	چرا؟ مواظب چی باشم ؟
شوماس	هفت تیر؟ هم ، هم ، ممکنه درره .
افسر	خب ، گیرم در رفت . می تونم خیلی راحت دوباره پرش کنم . مهمات چی دارین ؟ تو اون گنججه چیه ؟ [ جست و جو می کند و آنچه را که در گنججه است به این سوی و آن سو پرت می کند .
شوماس	یه خرده خرتِ و پرت و خوردنی . اینججا چیزی پیدا نمی کنین ، سر کار ؛ هیچکس تو این خونه کاری به کار سیاست نداره .
اثر	نه! هنوز من هیچکسو ندیده ام که اینو نگه ، اما دیگه

۱- تلفظ پذیرفته شده این واژه در زبان انگلیسی ، « کلت » و در فارسی

زرنک تر از اون شده یم که این حقه‌ها رنگمون کنه .

شوماس

اجازه می‌فرمائین برم یه چیکه آب بخورم ؟

افسر

تا کاری که ما باهاتون داریم تموم شه ، یه بشکه آبم بیشتر لازم داری . ( افسر دوراطاق می‌گردد وهمه چیز را به دقت نگاه می‌کند . ) به به ، اینو باش . مجسمه مسیح ! اینم که مسیحه که به صلیبش کشیده‌ن . آدم خیال می‌کنه تویه صومعه‌س .

[ خانم گریگسن به درون می‌آید ، بالباس نامرتب و گیسوی پریشان .

خانم گریگسن

دارن خونهر و زیرو رو می‌کنن . بالا و پائین ، همه چیز و دارن داغون می‌کنن . ترو خدا بین چه بلاها که سر مردم بیگناه نمیارن . یه بطری ویسکی زیر بالش دلفی پیدا کرده‌ن و دارن همه شومی خورن . دلفی فردا صبح ، وقتی بینه خمارشیکن نداره ، پدرمنو درمیاره .

افسر

( واژه «ویسکی» را که می‌شنود ، سرا پا گوش می‌شود ) .  
یه بطری ویسکی ، ها ! بینم ، اطاقت کجاس ؟ زود باش بگو ، اطاقت کجاس ؟

خانم گریگسن

پائین ، تو آشپزخونه می‌شینم . پائین که رفتین ، بهشون بگین نخورن . اوه ، گوش نداد و رفت .  
[ همچنان که خانم گریگسن سخن می‌گوید ، افسر به شتاب بیرون می‌رود .

شوماس ( به خانم گریگسن ) : تموم خونهدرو می گردن ، خانم گریگسن ؟

خانم گریگسن نو آشپز خونه همه چیزو به هم ریختن ، چیزای تو گنجهدرو ، خرت و پرتای تو قوطی بزرگه رو و ...

نوماس اه ، یه دسته او باشن - بالا خونه م رفتن ؟ - اطاق مینی پاولو که نمی گردن - فکر می کنین بگردن ، خانم گریگسن ؟

خانم گریگسن واسه این که بهشون نشون بده چه جور آدمیه ، پیش از این که بیان تو ، دلفی انجیل بزرگه رو باز کرد ، گذاشت روی میز ، باب دوم رساله اول پطروس و آورد و با جوهر قرمز زیر آیه های سیزدهم تا هیفدهم و خط کشید . می دونین کدوم آیه ها رو می گم که ، آقای شیلدز - ( آیه ها را از بر می خواند ) :

«لهدا هر منصب بشری را به خاطر خداوند اطاعت کنید ، چه پادشاه را که فوق همه است و چه حکام را که رسولان وی هستند ، به جهت انتقام بدکاران و تحسین نیکوکاران ... برادران را محبت نمائید ، از خدا بترسید ، سلطان را تعظیم نمائید .» تازه ، خیال می کنین چیکار کردن ، آقای شیلدز ؟ انجیلو برداشتن پرت کردن روزمین . فکر شو بکنین ، آقای شیلدز : انجیلو پرت کردن روزمین ! اونوقت یکی شون

به اون یکی دیگه گفت: «جك، نورخدارو دیدی؟ روح ت نجات پیدا کرد؟». بعدشم یقه بیچاره دلفی رو چسبیدن و بهش صدقا بدو بیراه گفتن . بهش گفتن: واسه جمهوری ایرلند دعا کن - منو که داشتن از اطاق بیرون می کردن ، بیچاره رو نشونده بودن رو تخت؛ دستاشو رو سینه اش گذاشته بود و چشماش به سقف بود و داشت دعای خود: «مادر بهشت یکدیگر را خواهیم دید. «اونام، آقای شیلدز ، همهش داشتن ویسکی شو می خوردن . عذابی از این بالاتر؟ تازه، همه شونم به طفلکی دلفی می خندیدن .

داورن بگو، مرد ، عقلت کجا رفته؟ آخه چرا با خودت ویسکی میاری خونه ؟ هشیار بشون که این باشه، بین مست که بکنن چیکار می کنن .

خانم گریگسن (گله آمیز): اون همیشه چند قطره ای با خودش میاره خونه. اسمشو گذاشته دوا .

شوماس (هنوز همچنان نگران ) : همه خونه رو که نمی گردن، شما می گین می گردن، خانم گریگسن ؟

خانم گریگسن تازه، ما عکس ویلیام شاهوهم، که داره از بوین رد می شه، گذاشته ایم روجا بخاری. اونوقت می دونین اونا حدسشون چی بود، آقای شیلدز ؟ می گفتن عکس روبرت ایتمه ، در یه سازمان مخفی!



شوماس به یه کلمه از حرفام گوش نمیده. اه ، هیچ امیدى به این مملکت نیس ، هیچ امیدى به این ملت نیس .

داورن ترو خدا بگوبره کم شه - این از اون سیاپوشه هم بدتره .

شوماس (اندیشناك): بذار همینجا باشه ؛ یه زن تو اطاق باشه، بهتره.

اگه بمب دستی ها رو پیدا کردن، خدا کنه مینی چیزی نکه .

داورن ما یه جفت ترسوی خاک بر سریم . ما که می دونیم تقصیر از

ماس ، چرا طفلکی مینی رو تو هچل میندازیم ؟

شوماس چیکار می نویم بکنیم ، مرد؟ می خوای بکشمنون؟ اگه

تو می خوای سوراخ سوراخ کنن ، من که نمی خوام .

تازه، به اون کاری ندارن ، اون یه دختره ؛ واگه دهنشو

وانکنه ، هیچ طور نمی شه .

داورن خدا کنه همین جور باشه که تومی گی .

شوماس می گین دارن می رن، خانم گریگسن؟ الان چیکار دارن

می کنن ؟

خانم گریگسن (که دم در ایستاده است و به راهرو می نگرد): همه تنم داره مثل

بید می لرزه .

شوماس رفتن بالا ، خانم گریگسن؟ خانم گریگسن ، می گین تا

چند دقیقه دیگه میرن پی کارشون؟

خانم گریگسن وقتی بیچاره دلفی رو رو تخت می نشوندن، به خدا قسم خیال

می کردم الانهس که تیراشون در بره و بیچاره دلفی رو بینم

که دراز به دراز رو تخت افتاده و مرده - هیس! به نظر م داره  
نال می کنه!

دارم با دیوار حرف می زنم! به هیچکدومشون  
امیدی نیس، به هیچکدومشون، هیچکدومشون! به نظرش  
داره ناله می کنه! دیگه وقتشه که کسی کاری بکنه که  
طرف حسابی ناله بکنه!

( بابی حالی می کوشد که شوخ طبعی کند . ) داره برای  
ویسکیش ناله می کنه .

[ در طول گفت و گوی بالا، صداهای گوناگونی که  
ویژه اشغال نظامی يك خانه است - فرمانها، صدای گامهای  
سنگین از این سو و آن سو، صدای جا به جا کردن اثاث خانه و جز اینها -  
شنیده می شود. اکنون غوغائی مشخص تر و مداوم تر در کار است .  
فریادهائی خشمگین به گوش می رسد: «یاالله» ، «برو ببردن  
سوار کامیون شو .» و اینها آمیخته با صدای يك دختر است -  
صدای مینی است - که شجاعانه، اما کمی دیوانه وار، فریاد می زند:  
«زنده باد جمهوری» .

(از آستانه در) : خدا به فریادمون برسه. دارن مینی رو  
می برن ؛ دارن مینی پاولو می برن (دوان، بیرون می رود)  
خدا یا، چی شده ؟

ای آنتونی مقدس! نذار دهنشو واکنه .

(روی تخت می نشیند و چهره خود را با دستهایش می پوشد . )

شوماس

داورن

خانم گریگسن

شوماس

داورن

اگه بلائی سر مینی بیارن، دیکه نمی تو نیم سرمونوبلند  
کنیم .

تروخدا آروم حرف بزن، ممکنه کسی بشنفه، هیچکارش  
نمی کنن، هیچکار. اگه دهنشو وانکنه، هیچطور نمی شه.

(دوان، به درون می آید) : یه عالمه جنس تو اطاق مینی  
کشف کردهن. یکی از سیاپوشامی گفت: با اینا می شه همه  
خیابونو منفجر کرد! خدا جونم، کی فکر می کرد مینی پاول  
اینکاره باشه!

حرف زد ؟ حرف می زنه؟ چی می گه ، خانم گریگسن؟

جیغ می کشه و فریاد می زنه: «زننده باد جمهوری». خانم  
هندرسن گندهم داره با سر بازا دعوا می کنه. نزدیک بود  
یکی شونو بزنه زمین. دارن اونم میندازن تو کاهبون.

خدا ذلیلش کنه ! چرا نمی ره پی کارش؟ اون دیکه اینجا  
چی می خواد؟ نمی دونس ریختهن تو خونه ؟ مکه همه  
ملت دیوونه شدهن؟ همین آآ نه که شروع کنن به تیر اندازی  
و مردم بیگناهو ببندن به گلوله !

با مینی چیکار می کنن، خانم گریگسن؟ رفتار شون خیلی  
خشنه ؟

هرچی هم خشن باشه حقشه . دختره حقه باز ! ممکن بود  
همه خونه رو منفجر کنه . خدا جونم ، کی فکر می کرد

شوماس

خانم گریگسن

شوماس

خانم گریگسن

شوماس

داورن

خانم گریگسن

مینی پاول اینکاره باشه ؟

اوه، خداکنه حرف تزنه!

شوماس

دارن می رن؛ دلم می خواد رو آتیش اون مینی پاول حسای  
آب بریزن .

خانم گریگسن

خدا یا! کاری کن حرف تزنه. رفتن ، خانم گریگسن ؟

شوماس

با اون جور ابای توریش و منگوله هاش و بلوز کرب -  
دوشینش ا. می دونستم آخر وعاقبت خوبی نداره!

خانم گریگسن

خدا یا، کاری کن دهندش و اینکنه. رفتن، خانم گریگسن ؟

شوماس

رفتن، آقای شیلدز، و اینم طفلکی دلفی. به موهم از سرش  
کم نشده. اوه، دلفی، عزیزم، خدا روشکر، زنده ای. فکر  
می کردم دیگه فردا صبحونمی بینی .

خانم گریگسن

(به درون می آید، بی آن که کت یا جلیتقه ای بر تن داشته باشد):

گریگسن

البته که زنده ام. هیچکس نمی تونه به دلفی گریگسن چپ  
نیگاکنه . میا پوشاکه جای خود دارن.

وقتی دیدم با اون حال رو تخت نشسته ای و ... داری دعا  
می خولی ...

خانم گریگسن

(می مرسد مبادا تحقیرش کنند) : کی داشت دعا می خونند؟

گریگسن

باتوام ، می شنفی - کی شنیدی من دعا بخونم ؟

شوخی کردم، دلفی، عزیزم، من ...

خانم گریگسن

جای تو همون پائینه. نه این که وایستی اینجا با هر دا گپ

گریگسن

بزنی. برو پائین، یا الله!

(خانم گریگسن به شتاب اطاق را ترك می‌کند.)

(آرام و بی‌اعتنا، پیمپ خود را در می‌آورد، پرش می‌زند، آتش

گریگسن

می‌زند و شروع می‌کند به کشیدن). هیجان‌انگیز بود، آقای

داورن. زخم حسابی خود شو باخته بود. داشت از ترس می‌مرد.

اما، خب، طبیعیه دیگه، زنا اعصابشون خیلی ضعیفه.

تنها کاری که باید بکنی اینه که بهشون نشون بدی نمی‌تونن

بترسوننت. اگه کوچکتترین نشونه‌ای از ترس درت بینن

لگدمالت می‌کنن، راحت لگدمالت می‌کنن. دو ناشون

اومدن پائین. هفت تیرارو گرفتن زیر دماغم و گفتن:

«دستا بالا» - می‌دونی که، طبق معمول. خیلی خونسرد،

گفتم: «فضیه چیه؟» یکی شون گفت: «هیچ چی. فقط

ممکنه این تیره به دفته دربره و بخوره به یکی.» گفتم: «گیرم

دربره. مردیه ناریشتر که نمی‌میره. اونوقت، تازه می‌بینن

گریگسن به آخم نمی‌گه.» اون یکی گفت: «به خدا که

خیلی خونسردی، انکار نمی‌شه کرد.»

بهترین راهش همینه. آدم اگه ترس نشون بده، کارش زاره.

شوماس

یاروئی که اومد اینجا گفت: «مهمات چی دارین؟» گفتم:

«گمون نمی‌کنم مهمانی تو کار باشه. اما بهتره به نیگانی

بکنی.» گفت: «پشت سر، باهم حرف نزنن، ها، وگه نه

ممکنه کشته شین.» گفتم : «کجای قانون اساسی بریتانیا نوشته جنایتیه که آدم تو اطاق خودش حرف بزنه؟» اینمو که گفتم، یارو فقط نیگاهی دور اطاق کرد و رفت .  
اگه آدم سینه شو سپر کنه - یا الرحم الرحمین ، باز شروع شد.

گریگن

[صدای انفجار دو بمب دستی، و پس از آن صدای شلیک شدید و تند گلوله های هفت تیر، از خیابان پشت حیاط شنیده می شود. صدای کسانی شنیده می شود که به شتاب وارد راهرو می شوند . صداهای درهم و برهم و آشفته . شوماس و داورن به رو روی زمین می افتند تا در پناه باشند. گریگن، پس از چند لحظه درنگ و دودلی، بدون خجالت، فرار می کند تا به آشپزخانه، که آن را جائی امن تر می داند، پناه برد . آرامشی پدید می آید ، که سرانجام صدای گلوله تفنگی آن را به هم می زند. آنگاه سکوتی غریب و شوم همه جا را فرا می گیرد، که، پس از چند لحظه، هجوم حرکات و صداها آن را می شکند. صدای پرسشها: «کی بود که کشته شد؟» «تیر به کجاش خورد؟» صدای پاسخها:  
«مینی پاول.» «رفت از کامیون پیره پایین که تیر خورد.»  
«نمرده که، ها؟» «می گن مرده - تیر خورده به سینه اش.»

( با لحنی آلوده به وحشت و شك ) : می شنفی چی می گن، شیلدز، می شنفی چی می گن - مینی پاول تیر خورده.  
ترو خدا آروم حرف بزنی ، کاری نکن باز بیان بالای سرمون .

داورن

شوماس

داورن                      تنها به فکر همین می؟ نمی فهمی؟ برای نجات ما بود که اون  
تیر خورد .

شوماس                      مگه تقصیر منه؟ مگه گنااهش به گردن منه؟

داورن                      هم تقصیر منه ، هم تقصیر تو ، هر دو مون . اه ، ما یه جفت  
ترسوی نامردیم که گذاشتیم این کارو بکنه .

شوماس                      خودش خواست بکنه . ما که ازش خواهش و تمنا نکردیم .  
[خانم گریگسن وارد می شود . هیجان زده و دیوانه وار است ، واز  
این پیشامد غم انگیز صمیمانه متأثر شده است .

خانم گریگسن              ( افتان ، روی یکی از تخت ها می نشیند ) . بعد از این چی

می خواد بشه ! اه ، آقای داورن ، وحشتناکه ، وحشتناکه .  
مینی پاول ، طفلکی مینی پاول گلوله خورده و مرده . چند خونه  
پائین تر ریخته بودن تو یه خونه ، برگشته بودن داشتن سوار  
کامیون نشون می شدن که بهشون حمله شد . صدای یه همچین  
تیر اندازی رو هیچ وقت نشنیده بودم . تو این گیر و دار ،  
طفلکی مینی رفت از کامیون پیره پائین که تیر زدن به سینه ش .  
اه ، جیگر آدم کباب می شد . مینی خون از سینه ش می زد  
بیرون و ناله می کرد . تو سینه ش یه تیکه کاغذ پیدا کردن .  
اسم مینی روش بود ، یه اسم دیگم بود که خون روش  
دویده بود و نمی شد بخوننش . افسره کاغذو برداشت .  
دارن با آمبولانس می برنش مریضخونه . اما فایده ش چیه؟  
اون که مرده . طفلکی مینی ، طفلکی مینی ! فکر شو بکن

همین چند دقیقه پیش زنده بود، ولی حالا مرده .

داورن  
وای بر من ! افسوس ! رنج، رنج، همیشه ، تا جاودان !  
وحشتناکه آدم فکر کنه مینی مرده؛ اما وحشتناک تر اینکه که  
داورن و شیلدز هنوز زندهن . اه، داندل داورن ، اکنون  
سهم تو هیچ نیست جز شرم، تا آن گاه که تار سیمین بکسلد  
و جام زرین بشکنند. اه، داورن ، داندل داورن ، شاعر و  
بزدل، بزدل و شاعر!

می دونستم تاپ تاپ روی دیوار کاری دستمون می ده .

شوماس

پرده



از مترجم این کتاب منتشر شده است ،

## دفتر شعر

- ۱ - بی تاب ، خرداد ۳۵ - مشهد .
- ۲ - بر خنک را هوار زمین ، چاپ دوم ، خرداد ۵۰ ، تهران .
- ۳ - بر بام گرد باد ، امرداد ۴۹ - تهران .
- ۴ - زان رهروان دریا ، شهریور ۴۹ - تهران .
- ۵ - از صدای سخن عشق ، آبان ۴۹ - تهران .

## ترجمه

چنین گفت زرتشت ، از نیچه ، کتاب اول (با داریوش آشوری)

از مترجم این کتاب منتشر می‌شود:

- ۱- انقلاب در فلسفه (ترجمه)
- ۲- روش شناسی علم (نوشته)
- ۳- شعر و واقعیت (نوشته و ترجمه)
- ۴- چنین گفت زرتشت، از نیچه، کتاب دوم (با داریوش آشوری)
- ۵- یاد نامه قفس (ترجمه)
- ۶- فراتر از شب اکنونیان (دفتر شعر)

قلمرو نمایش

۴

۱۳۹۰ خرداد ماه

